

در باره خداشناسی چند مطلب را تابحال ذکر نمودیم -  
اول آنکه خداشناسی فطریست و در درخواستها و قضاوتپایی فطرت مانند قوانین طبیعت، اشتباه و غلط نیست .

دوم - اشتباه و غلط از تأثیرات محیط و تقليد و توارث و معلومات ناقص است که فطرت را از مسیر خود بازمیدارد و محیط روح را محدود مینماید ، بهمین جهت وچ-ود مبدع را همه اقرار دارند ولی در مرحله تشخیص اختلاف پیش می‌آید باین مناسبت داستان قوه‌خانه سوراه را آوردم .

سوم - وجود حق آشکارتر از هر موجودی است ولی شناختن موجودات دیگر بوسیله مقایسه و مقابله است و چون وجود حق را مقابل نیست و بچیزی نمیتوان اورا قیاس نمود، باین جهت اشتباه پیش می‌آید و برای عموم راه شناسائی خدا تفکر در آثار و توجه بادرآکات فطری است، باین مناسبت گفتگوی سقراط را با مردم مادی برای شما ترجمه کردم .

فلا بعضی از مطالع اعتقدای را در ضمن سوالات و گفتگو بیان میکنیم تا بیاری خداوند پاره اشکالات و اشتباهاتیکه در فکر بعضی جای گرفته ، از میان برود و پرا کندگی اعتقادی کم شود و هدف دین مشخص گردد، انشاء الله تعالی . قسمتی از این گفتگوهای پرسشها و جوابها آنطور ذکر میشود که پیش آمده قسمتی هم زبانحال و منطق عمل بعضی مردم است، سوال و جواب بین يك جوان دانشجو و یک مرد روحانی است جوان دانشجو فرزند مرد کاسب متوسطی است ، این مرد کاسب زندگانی منظمی دارد زیرا که گرفتار هستو لیتها و محدودیت ها و رقابت های اداری نیست ، واژاضطرابها و بعنایه ایکه سرمایه داران مهم دیگار آن هستند آسوده است ، نه گرفتار قریست که روح و اخلاقش را زبون و فرسوده کند و نه ثروت زیاد که مست و مفروش نماید ، آنقدر که از معنای دین فهمیده و توافقی دارد و ظایای شرعی خود را انجام میدهد ، در محیط خانه و خانواده اش، نوایمان و آرامی و صمیمت مشاهده میشود ، برنامه زندگیش منظم است در موقع خود عبادت میکند ، و در ساعتهای معین بکسب مشغول است و در وقت معین استراحت می‌نماید، واژ سرپرستی و تربیت و نصیحت فرزندان خود غفلت نمیکند ، مرد وزن و فرزند ایت شخص همه بیکدیگر اطمینان دارند ، و هر کدام در کار خود مستقل میباشند ، پسر بزر گشان همین چهون دانش آموز است که بواسطه تربیت خانوادگی در اول دوره تحصیلی در مجالس

دین و مذاکره قرآن و بحث عقاید حاضر میشده، با آنکه دینداری خانواده اش را محترم میشمرد ولی چون با محیط مدرسه و افکار مختلف آشنا شد درستجو برآمد که عقاید و احکام را بادلیل و بقول خودش بافلسفه بفهمد، چون دوره متوجهه اش تمام شد بدانشگاه حقوق وارد شد، مدتی هم در مدرسه سپهسالار به درس فقه و شرایع حاضر میشد، پس از آنکه در کشور دستجات مختلف افکار گوناگون سیاسی پیدا شد این جوان را مدت‌ها ندیدم و در اجتماعات دینی حاضر نمیشد تاچند ماه پیش خدمتشان رسیدم تا اندازه روحیه اش عوض شده، درین ماقولگوهای پیش آمد که خلاصه آنرا بنام دانشجو و روحانی عرض میکنم.

دانشجو - من همیشه مایلم از محضر شما استفاده کنم ولی علاوه بر تحصیل بکارهای مهندی مشغول هستیم که البته شما هم بکارهای ماراضی و خرسندید.

روحانی - من چون بشما علاقمند هستم و همیشه سعادت شما را میخواهم اگر کارهای است که در پیشرفت آن بتوانم بشما کمک کنم هیچ مضایقه ندارم.  
دانشجو - ما باعده از جوانان تحصیل کرده که سوابق بدواند و آنده کی ندارند با هم اجتماعاتی داریم و مشغول تنظیم مراسم‌نامه و برنامه هستیم و امتیاز روزنامه هم گرفته‌ایم که بنظر شما خواهد رسید و چند شماره آن بیرون آمده و میخواهیم به همه مملکت خدمت کنیم.

روحانی - اگر حقیقتاً میل دارید که باندازه تشخیص من بشما کمک کنم و بجهانی بررسید، اول باید هدف شما روشن باشد چون می‌بینم عموم مردم پیوسته در تلاش و کوشش اند ولی هدف مشخصی ندارند، هر روز صیبح خیابانهای تهران از جمعیت موج میزند همه پیاده و سواره باشتاب در حرکتند ولی اگر از یک یا آنها بپرسید برای چه می‌دوید و هدف شما چیست؟ در جواب شما معلم میانند همین قدر میگویند، فعلاً بگذرد این بخاطرمان بر سیم تابعه فکر کنیم با آنکه کار برای رسیدن به هدف است و تا هدف فردی و اجتماعی روشن و مشخص باشد هیچ کوششی بجهانی نمیرسد، چون هدف معلوم شد انسان همه اسباب و عوامل زندگی را برای رسیدن بآن استخدام میکند ولی اگر هدف معلوم نباشد انسان باید تسلیم مقدرات روزانه و اسباب و عوامل زندگی بشود. در مرحله دوم افراد یک جامه آنوقت میتوانند پیشروند که پس از تشخیص هدف اختلاف نداشته باشند ولاقل در یک کلیاتی با هم توافق داشته باشند و جزئیات را در راه رسیدن به مقصد کلی مسکوت بگذارند، والا فعالیت‌های مختلف هم قواراء لفوج و ختنی میکند.

قرآن کریم این موضوع را یکی از عنابها و علامتهای ملل رو بناقراض شمرده - که در اثر اختلاف قواشان مصروف خودشان میشود.

چون من بسعادت شما علاقمند هستم میخواهم از هم خود نتیجه بگیرید و نام نیکی

از خود باقی گذارید و از سرمايه عمر و زمان استفاده کنيد تا نزد خدا و وجدان خودتان سرفراز باشد، و اگر با خرطی معتقد هستید یا لاقل احتمال بودن آنرا میدهید سعادت اخروی را بدست آرید و دچار عذابهای ابدی نشوید، شما در اول زندگی هستید و هنوز راهی را طی نکرده اید باراه کمی پیموده اید، لذا اگر باشتباه خود برخورید بر گشتن آسان است، پس خوب است عوض اینهمه بقول خودتان فعالیت قدری عمل اعضاء را تعطیل کنید و عقل را بکار ببرید و چون مقصود معلوم شد و راه بدست آمد آنوقت با کوشش بسیار کتری امیداست بمقصود شریفان بر سید.

حالا بفرمائید هدفتان از این اجتماعات چیست و راه رسیدن آن کدام است؟  
دانشجو - پس از تأملی گفت خلاصه هدف ما ترقی کشور و نجات ملت از فقر و بد بختی است و راه آنرا فعلاً اینطور تشخیص داده ایم که باید منابع ثروت مملکت بکار افتد و بیرون آید و خیانت کارانی که نمی گذارند مملکت ترقی کند معرفی ورسوا کنیم تا جامعه آنها را بشناسد و دستشان کوتاه شود.

روحانی - اما ترقی کشور و نجات از فقر و بد بختی بسیار هدف مقدسی است و همه کسانی که وارد کارهای اجتماعی می شوند می گویند مقصود ما همین است، ولی گمان می کنند فهمیدن معنای ترقی محتاج بتأمل است چون اگر معنای آن بدیهی واضح باشد همه باید بفهمند و اختلاف نداشته باشند با آنکه هر کسی ترقی را یک طور معنای می کند پس معلوم می شود معنای آن محتاج بفکر است، اما آنکه گفتید راه رسیدن بهدف استفاده و بیرون آوردن منابع ثروت است می گوییم فلا چرا مملکت ما از منابع ثروت استفاده نمی کند؟  
البته خواهید گفت با آن رشد و لیاقت نرسیده پس بیش از همه باید مردم لایق تهیه و تربیت شود، و قبل از آن باید معنای لیاقت را فهمید و راهی برای ایجاد لیاقت فکر کرد. بعد گفتید یکی از راهها معرفی ورسوا کردن خائنین است، فلا در این بحث نمی کنیم که خائنین چه و آیا ممکن است شما در تشخیص خائن اشتباه کنید یا نه؛ ولی می برسم اولاً چطور خائن را بشناسیم و دیگر آنکه آیا این وظیفه را شما و رقتاتان تنها دارید یا دیگران هم دارند؟

دانشجو - خائن را بسوق اعمالشان تشخیص میدهیم و این وظیفه را همه دارند و بزر گترین راه صلاح همین است گمان می کنم محتاج بیحث باشد.

روحانی - چون میزان شناختن خائن سوابق اعمالش می باشد آنهم بتشخیص مردم است پس هر که را مردم خائن تشخیص دادند بنظر شما وظیفه عموم معرفی کردن و ورسوا کردن او است پس اگر شمارا هم کسی بخیانت هعرفی کرد و بوسیله مقالات رسوا کرد بتصدیق خودتان کار خوبی کرده؟

علاوه، نکته دیگری در کار است: این اشخاصیکه خائن میدانند عموماً مردمان

با هوش و درس خوانده‌ها هستند که باید توده‌را اداره کنند. البته این وظیفه مقدسی که برای راه اصلاح تشخیص داده اید و تکلیف همه را همین میدانید، موقع نیستید که به دیگران همان عده کسانی که شما بد میدانید بد بدانند و اگر غیر از آنها کسان دیگری را بد خاندان دانستند باید این وظیفه که معرفی کردن و رسوا کردن است انجام دهند، حالا فرض می‌کنیم هزار نفر مصلح در مملکت است که قلم بdest گرفته‌اند وزبانشان باز است برای اصلاح و معلم کسانی که هر کدام از این هزار نفر بتخیص خودشان بد خاندان میدانند برای هر یک نفر بیست نفر است، پس شما اجازه میدهید که بیست هزار نفر از مردمان مدیر و کارداران مملکت بیدی و خیانت رسوا شوند.

پس در نوشته‌های خودتان مند رسمي میدهید که ما برای اداره اجتماع مردمان لائق و خوب نداریم، معنای ایت چیست؟ خیانتی از این بالاتر هست؟ و از شما هیپرس این کسانی که شما بد خاندان میدانید چون عضو یک مملکتی هستند، اگر بتوان آنها اصلاح کرد آیا بهتر نیست؟ اگر بشما اسب چموشی را بد هند که رام و قابل استفاده اش کنید، بوسیله فرد و فرباد کشیدن آیا اصلاح می‌شود؟ یا چو شتر می‌گردد؟ پس باز گشتم بسخن اول خود که باید قبل از تهیه و ترتیب اشخاص لایق و خوب، و اصلاح همان کسانی که شما بد میدانید راهی فکر کرد، این مطالبی است که بنظر من میرسد، می‌خواستم باشما بیبحث در امور عقیده مشغول شویم که وظیفه تخصصی خود را من در آن میدانم ولی اینکه توها هم بینتیجه نبود، اگر هر سوال و اشکالی درباره مطالب و مقاصد دین دارید من همیشه در دسترس شما هستم، و اگر برای تفریج و رفع خستگی هم شده کاه‌گاهی بمسار کشی کنید برای آمدن شما و امثال شما برای من هیچ تکلفی نیست . شما را بخدا مسمازم:

«**شایانه ناین «طافی و زنده ما»**

شب یکشنبه ۶، اردیبهشت ۵۵ رج ۲۶

(۲۴)

شخصیت فکری و دوچی دوست دانشجوی ما یکی است ولی نامها و قیافه‌های مختلف دارد، مدتی است مانند صورت‌های خیال بدون مراعات زمان و حال بسر کشی ما می‌آید، از پشت کارش مهور نند و از صرف وقت برای جواب سؤالاتش ملول نیشوم، چون حاصل زندگانی راهیان میدانم، و حدیثی که از پیغمبر اکرم بیاد می‌آورم خستگی ام را کم مکنند: پیغمبر صلی الله علیه و آله بامیر المؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود: ای علی: اگر بوسیله تو یکتن هدایت شود از برای تو بهتر است از آنچه آفتان بر او می‌تابد.

دانشجوی رفیق ما همتش بلند است و مانند بعضی از محصلین هدفش تنها رسیدن به مقام نیست، طایر اندیشه‌اش بهیچ مقامی از مقامات دنیوی آشیان نمی‌کیرد، مقام را می‌خواهد برای آنکه نفعه و اندیشه‌های خود را عملی کند، چون تا اندازه‌فهلا از اجتماعات ناامید و خسته شده بسکره سرگرم مطالعه کتابها و مذاکرات درباره عقاید می‌باشد، می‌کوشد تا معنای زندگانی را بفهمد و می‌خواهد به‌رچه ایمان می‌آورد استوار باشد و تکلیف‌ش براي همیشه زندگی روش شود و از سرمايه عمر بدون لفڑش استفاده کند، ولی باهمه این فضائل که در او سراغ دارم خیالات و افکار و روش اجتماع در فطرت متوجه و بی‌دنگش تأثیر نموده همان لغات رائج میان گویندگان و نویسنده‌گان را بدون تأمل و دقت درمعنا و مفهومش، استهمال می‌کند، کلمات تمدن، ترقی، اصلاحات، ملت، آزادی، درستخانش زیاد است، ولی چون تعصب خشک ندارد و متوجه است که هر چیزی را باید درست فهمید با کمی بحث اقرار می‌کند که درست مفهوم لفت را تصور نکرده و بقول علماء تعریف جامع و مانع آنرا نمیداند،

به حال پس از چند جمله مذاکرات مفصل، در آخر پرسید پس تکلیف عموم خصوص جوانها چیست؟ گفته می‌کی از رفقای فاضل من داستانی را که اثر قلمی یسکی از نویسنده‌گان خارجی است بادقت خوانده بود و آنچه در خاطر داشت برای ما نقل می‌کرد که هر قسمت آن دارای نکات علمی و اخلاقی برجسته‌ای است، این داستان برخلاف بیشتر داستانهای خارجی است که در مملکت ما ترجمه یا تقلید می‌شود و میان مردم منتشر می‌گشند، بعضی از نویسنده‌گان گویا بیمان و عهدی با معبودهای خود دارند که بهر و سیله که ممکن است آتش شهوات و غرائز پست را مشتعل تر کنند تاهرچه از ایمان و تقوی و عفت باقیمانده بسکره بسوی اند و نور ضیفی هم از فضائل روشنی ندهد!!

قطعه‌ای از آن داستان که خاطر را جلب کرده برای شما نقل می‌کنم شاید جواب شما از آن استفاده شود، می‌گوید چند نفر اشخاص فنی با تفاوت یکتن مهندس ریاضیات و هیئت، بوسیله یکنوع مرکب هوائی که بالون مینامند، مسافرت نمودند در اقیانوس بزرگ مر کششان سقوط کرد با کوشش زیاد خود را بجزیره‌ای رساندند ولی رفیق مهندس خود را گم کردند، هر کدام از آنها در آن سر زمین مجهول بکاری مشغول شدند، یکی در جستجوی مواد غذایی بود، دیگری برای تهیه آتش و دفع سرما تلاش می‌کرد، و آن دیگر می‌کوشید که از سنک و چوب پناه گاهی بسازد،

در این میان سکی که همراه داشتند آنها بغاری هدایت کرد نزدیک غار جای پای انسانی را دیدند چون بدرون غار رفتهند رفیق مهندس خود را دیدند که بواسطه تعب و گرسنگی از هوش رفت، چون بهوش آمد با آنکه ضعیف شد گفت: پیش از هر کاری تحقیق کنید تا بدانیم این سر زمین قطمه است یا جزیره و اگر قطمه است از کدام قطمه های زمین،

است و اگر جزیره است آیام موراست یا غیر ممور است چون تام‌علوم نشود در کجا هستیم تکلیف ما از حیث غذا و مسکن و مدت اقامات معلوم نمی‌شود و نمیدانیم برای چه و تاچه حد باید بکوشیم؟ اگر معلوم شد قطمه است و معلوم شد از چه قطمه است یکنوع تکلیف داریم ، اگر معلوم شد جزیره معمور است تکلیف ماطور دیگر است ، و اگر جزیره غیر معمور باشد وظیفه جداگانه داریم ، فعلاً باید بکوشیم تابه‌دایت آفتاب و آثار جوی این سرزمین را بشناسیم و چون شب فرا رسید مرأقب طلوع و غروب و مواضع ستارگان باشیم :

این چند نفر برآهنمانی دیاضی دان پس از استراحت کمی و رفع خستگی باهم تشریک مساعی کردند ، تاخذ نصف‌النهار را بدست آوردند ، واژ روی آن فرمیدند در جزیره غیر معموره هستند پس از آن بالاختراح وسائل علمی غذا و آتش تهیه کردند و بزند کانی خودسر و صورتی دادند .

مقصود من از بیان این قسمت از داستان ، تند کرباین قطمه آخر است . رفیق داشجیوی من : پرسیدی تکلیف چیست ؟ اگر ما بشناسیم در چه عالمی بسیمیریم و سیرزنده‌گانی بکجا می‌انجامد ؟ تکلیف از روی آن معلوم نمی‌شود ، باید بدانیم ماجه ارتباطی با عالم بزرگ داریم و وسیله و بوط ما چیست ؟ آیا جزئی از آن هستیم یا مستقلیم ؟ این مطلب واضح است که مملکت ما جزوی از زمین است و زمین ما جزو کوچکی ازین عالم است؛ بنابراین من بر عکس شما فکر می‌کنم ماؤل مولود این عالم بزرگیم و بعد مولود زمین هستیم و پس از آن مولود این آب و خاکیم و نسبت به قسمت وظائف مخصوص داریم ، پس در مرحله اول خانه و وطن ماهمه عالم است ، بنابراین اول باید بفهمیم این خانه صاحبی دارد یانه ؟ اگر صاحبی دارد دارای چه اوصافی است و وسیله آشنائی با او چیست ؟ پس از آن باید بفهمیم که برای چه آفریده شده‌ایم و مسیر ما بکجا است ، آیا عمر ما همین عمر طبیعی که میان شصت و هفتاد سال است می‌باشد ؟ اگر تازه با آن قدر از عمر برسیم بیشتر آن بخواب و مستی و بیهوشی و ابتلاءات باید مصرف شود ، شما درست فکر کنید : این لذت‌هایی که جان و شرافت و همه چیز را صرف آن می‌کنیم چه قدر است اگر فرضاً هفتاد سال عمر کردیم و همه گونه وسائل تعیش هم فراهم شده‌حصل آن آیا بیش از چند ساعتی است ؟! باید پس از شناختن صاحب این خانه بفهمیم آیا زندگی همین است و عمر همینقدر است یا عمر بیشتر و زندگانی طولانتری در پیش است ، که سراسر عمر دنیا در برابر آن چون چشم به مزدنی است ، این دو مطلب را باید باتکاء عقل آزاد و بدون تھسب خوب بفهمیم :

در اینگونه چیزها عصبیت و تقلید جایز نیست چون اینها اساس و اصل زندگی و پایه دیگر معتقدات است ، و هر کس که برای وجود خود قدر و قیمتی معتقد است پیش از هر چیز باید این مسائل اساسی را حل کند ، بعد بکارها و وظایف دیگر پردازد .

دانشجو گفت: این مطالب بسیار مهم است، من هر وقت از غوغای اجتماع بیرون هستم و اندیشه‌ام را خیالات سود و زیان زندگی راحت می‌گذارد خصوص و قتیکه در کوهستانها و بیابانها می‌روم و از شهر طهران دور می‌شوم و عالم بی پایان در خیال مایه می‌اندازد و اینهمه ساختمانها و کاخها پیش چشم در برابر جهان بزرگ کوچک می‌شود، و مردمی را می‌ینم که در میان هواز آلوه و گرد و غبار برای بدست آوردن بولی و مقامی بسر و دوش یکدیگر بالا می‌روند، و حسدها و کینه‌ها در درون سینه‌شان مشتعل است، و برای رسیدن باززو ها تشنخ خون یکدیگرند، این زندگی برایم کوچک می‌شود و فکر این مسائل بزرگ در وجود امن زندگی می‌گردد، باین جهت فلا یکسره متوجه که تکلیف خود را روشن کنم و فهم چه باید کرد ولی نمی‌دانم متوجه هستید؛ که امروز منطق مادی قوی شده و اسباب ناراحتی خیال خیلی از جوانان که از منطق دن دورند گرفته بودند گفتمن، برداشت اول سخت من را حر کت داد و نزدیک بود با هم پرواز کنیم ولی جمله آخر شما مثل این بود که ناگهان از بلندی رهایم کردی، چون معلوم است این جمله را بی کم و بیش و نسنجیده از زبان دیگران نقل نمودید برای آنکه خیال نکنی من از روی عصبیت می‌گوییم توضیح میدهم: کلامه منطق نام علمی است که بواسیله آموختن و بکار بردن آن انسان از اشتباه در فکر محفوظ می‌ماند و فلا اصطلاح شده کلامه منطق را بیرهان و دلیل می‌گویند زیرا که هر قدر مقدمات دلیل محکمتر و قویتر باشد نتیجه محکمتر خواهد بود، این معنای صحیح منطق است، اما آنکه گفتید منطق مادی اگر مقصود دانش‌های طبیعی است کسی در قدرت وقت آن شکنندار، و اگر مقصود نتیجه‌هایی است که منکرین مفہوم و روحیات از آن می‌خواهند بگیرند، نتایج آنها هیچ ربطی با قدرت و پیشرفت علوم طبیعی ندارد، اینها هنوز کتاب واضح و صریحی برای مدعای خود ندارند. میکروب مادیگری چهار هزار سال است تقریباً ظهور کرده و مبداء آن از یونان و بعد در ایران بوده، آیا کتابی از آنها سراغ دارید که در آن از مقدمات خود نتیجه گرفته باشند که مثلاً خدا و معاد نیست؟ کتابهای اینها فقط هشتی جمله های بی ارتباط با یکدیگر و مقداری شک و احتمال است، آیا شک و احتمال را کسی منطق مینامد؟ شک و احتمال منطق نیست بلکه بی منطقی است.

اما آنکه گفتید قوی شده، جای کامه قوی بگوئید شیوع یافته آنهم در میان بعضی ملل که مقتضیات محیط، شیوع آنرا ایجاد می‌کند، بعد از این برای شما از روی برهان های تاریخی ثابت می‌کنم که مانند همه میکروب ها میکروب مادیگری در بعضی مزاج های مستعد تکوین می‌شود، و محیط های اجتماعی گاهی آماده شیوع آن می‌گردد ولی مانند عموم امراض چون برخلاف قوانین طبیعت است دوام و بقائی ندارد، دو مرتبه در کمین، گاههای خود پنهان می‌شود، شما اگر می‌خواهید ذوق... . . . . .

متوجه باشید که همیشه فکر مادیگری در محیط لامنطقی نشو و نما مینماید، یعنی محیطیکه وجود عقل و منطق را مزاحم مقاصد و آمال و شهوات غیر قانونی خود تشغیص دهد اندیشه بی دینی و مادیگری فعالیت میکند، مثلاً این فکر در افراد و اجتماعاتیکه بخواهند از شهوات کاملاً خود را سیر کنند و هیچ احساس مسئولیت در برابر خود نداشته باشند، یا بقول حکماء شهوات پست باستی و افسار گسیخته کی بخواهد بتاخت و تاز درآید و عقل را خاموش بدارد و متعطر و بکسره تاریک و ظلمانی شود، در چنین تاویکی بخيال منکر شدن خدا و معاد بلکه هر فضیلت میافتد، حتی شرافت و عفت رادر آن حال جزع موهمات می بندارد، وجز رسیدن با آرزوهای خود هر حقی را باطل گمان میکند، همینطور در محیطیکه قدرت های شخصی بدون مزاحمت بخواهد پیش برود و در افکار و اندیشه های جامعه بدون مانع نفوذ کند، اول مزاحمتی که آن بر میخورد ایمان و پابند بودن عموم بفضائل است، باینجهت باید اول این سدهای محکم را درهم بشکنده و محیط بی دینی و شهوترانی فراهم کند تا مردم را سیله پیشرفت آرزوهای خود قراردهد، این محیط محیط لامنطقی است ! درست در مطلب من رفیق دانشجو فکر کن : اگر اشتباہی در عرایض باشد تذکر بده : این دو نوع محیط محیط پیشرفت و شیوع بی دینی یا بقول شما مادیگریست، رای رشد و نمو امراض روحی و اخلاقی محیط های دیگری هم هست : چون فلاشب گذشته این جمله را در خاطر خود جای بده و در اطراف آن دقت کن : تابعه یکدیگر را ملاقات کنیم شما را بخدا میپارم.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

شب پنجمین - ۱۰ اردیبهشت - ۲۶ رجیسٹر

(۲۰)

دانشجو گفت - من فعلاً هیچ اندیشه ندارم جز آنکه ایمان خود را کامل و استوار گردانم، چون خوب متوجه شده ام که همه لغزش های گذشته و اشتباہات من بواسطه مسنتی ایمان بوده و کوچکترین لغزش های اخلاقی خود را بهمین علت میدانم، بارها پیش آمده با اشخاصی مواجه شده ام که نه حق خدمت بر جامعه و من داشته اند و نه دارای فضل و علمی بوده اند، فقط برای آنکه دارای مصال و قدرت هستند من در برابر شافت کوچک شده ام و برخلاف عقیده خود آنها را مستوده ام پس از آن مدت ها وجدانم من را ملامت کرده و پیش خود کوچک بوده ام، فلا متوجه شده ام که این گناه و هزاده ات گناهان بکیه . . .

آثار بی ایمانی و سستی عقیده است من خوب تشخیص داده ام که اگر عقیده ام بخدای یگانه قادر حکیم و مهربان کامل شود از بندگی هزار ها خدایان پر توقع که برای خود ساخته ام آسوده میشوم ، اینها که بخداآنند عالم معتقد نیستند باید باز کش انواعی از غولان بیابان شوند ، بوسیله خداشناسی میزان حق و باطل و دوستی و دشمنی و معنای زندگانی معلوم میشود ، بعد از خداشناسی فهمیدن راستی پیغمبران و درستی احکام آنها و پایان کار زندگانی را با آسانی میتوان فهمید .

روحانی - تشخیص شما صحیح است چون شرک و ماده پرستی گوهر ذات انسان را فاسد میکند و از آثار شوم آن فساد اخلاق و جسم و اجتماع است ، باین جهت اول دعوت پیغمبران بخداشناسی و توحید بوده ، زیرا اگر مردم از گرفتاری شرک نجات یابند فطرتشان آزاد میگردد ، و عقلها بجهش میآید ، سراسر آیات قرآن درباره خداشناسی و راه علاج شرک و کفر و نفاق است ، قرآن تمام حفایق طبیعی و تاریخی و قانونی را با نظر خداشناسی معرفی میکند ، تا یکنفر مسلمان قرآنی همه عالمرآ با نور خدا بهیند و آنچه مینگرد یا میشنود یا میاندیشد با نظر خدایی باشد ، تا عوامل شرک و کفر در روح او وخته ننماید ، پس همانطور که متوجه شده اید اگر کسی سعادت خود را میجوید باید اول ، ایمان بخدا و توحید را تکمیل کند .

دانشجو - درمندا کرات سابق نکته ایران تذکر دادید که مسافت ها راه من و از دید کرده و پرده ای از مقابل چشم من برداشت و هر چه این مدت فکر کردم پدرستی آن پیشتر بودم ، گفتید بی دینی و ماده پرستی در محیط بی منطقی ظهور مینماید و آن محیط آزادی چوئی از هر مسئولیت و قانونی است ، چون تا حال آنچه نوشته ها و کتابهای آنها را دیده ام غیر از شک و تردید چیزی بدمست نیامده ، و با هر کس که خود را بدین و خدا پرستی معتقد نمی‌داند بر خودم فهمیدم که اول تصمیم گرفته که بچیزی معتقد نباشد ، بعد برای بی عقیده کی فلسفه و عندر میتر اشد ، باین جهت من خوب متوجه شده ام که اینگونه مردم بتغییر حالات و اوضاع عقیده شان تغییر مینماید ، پیشتر اینها چون باززو هارسیدند و شعله آمالشان خاموش شد ، و مراجعتان ضرر و محیطشان آرام گردید ، بسوی دین بر میگرددند ، درباره اشخاصیکه عمر شان از چهل سال میگذرد و کسانیکه بمحضیت و گرفتاری دچار میشوند ، من بسیار این مطلب را امتحان کرده ام ، بعضی هم چون مدت ها بی عقیده کی و شک را در خود تزیریک کرده اند ممکن است تا آخر بهین حال باشند ، ولی بسیار کمند که بهمان تندی باقی بمانند ، بنابراین خیال من تا اندازه از یکطرف آسوده شده ، و بواسطه فکر و توجه خالص درهای از خداشناسی بروی من می‌توارد باز شود گویا در قرآن است که هر کس در راه ما بکوشد ، راههای خود را برویش باز خواهیم گرد ، ولی تقاضا دارم راههایی که اولیاء بزرگ تربیت انسان ، و حکماء الهی باز کرده اند

و دلیل‌هایی که برای راهنمایی بخدا و نجات از تحریر آورده‌اند بطور اجمالی شده ذکر نمایند و من آنها را یادداشت می‌کنم و در اطراف آن خودم فکر خواهم کرد تا بنویسی حق و کمک فکری پیشواستان بشر یکسره از تاریکی بیرون آم و قلبم مطمئن شود.

روحانی - بیشتر گفتارهای ما تا به حال در موضوع خداشناسی بوده، از آنجاییکه این موضوع از اصول مهم اعتقادیست بحسب تقاضای شما گفتار خود را در این باره ادامه میدهم: همانطور که متنه کر شده‌اید راه بطرف خدا منحصر بدلیل‌ها و روش‌های معینی نیست، در باطن و سر هر کسی راه و روزنه‌ایست که اگر آن روى آود روشنیش افزوده می‌شود، و اگر رو گرداند دچار ظلمات می‌گردد، باینجهت فرموده‌اند راه بطرف خدا بعد نقوص خلائق است، قرآن می‌گوید: خدا ولی کسانیست که ایمان آورده‌اند، آنها را از تاریکیها بسوی نور می‌کشاند و کسانیکه کافر شده‌اند اولیاشان طاغوت است که آنها را از نور بطرف تاریکیها می‌برند.

پس هر کسی برای درون خود متوجه شود برهان‌های در آن می‌بیند.  
در باره خداشناسی روش قرآن نزدیکتر و عمومی ترین روش‌ها بفطرت می‌باشد، قرآن آیات خلقت و عنایات پروردگار را با تپیهات متنوع و قایسه‌هایی بیان مینماید و باقدرت بیان چشم انسان را باز و فطرت خفته را بیدار مینماید، و بتوجه دادن به جهان بزرگ انسان را از محدودیت فکر و قیود اصطلاحات آزاد می‌گردد، خلاصه، روش حکماء و فلاسفه برای انسان راه باز می‌کند ولی قرآن دست عقل را می‌گیرد و بعوق میرساند.

ضمون آیات آخر سوره آل عمران این است: براستی در خلقت آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز نشانه‌هایست برای خردمندان، همان کسانیکه ایستاده و نشسته و آنگاه که پهلو بزم نهاده خفته اند باید خدا اینها بشنید، و در خلقت آسمانها و زمین «بیشه فکر» می‌گذند و باین تبیجه می‌رسند که می‌گویند پروردگار ما این دستگاه بزرگ را بیهوده نیافریده، خداوند: تو بالک و منزه‌ی بس مارا از عذاب آتش نگاهدار، پروردگار ما: تو هر کس را داخل آتش نمودی، نخست زبونش کردی و برای سنت‌کاران هیچ یاوری نیست، پروردگارا: بدرستی ما شنیدیم ندای منادی را که همواره ندای ایمان در میداد، که پروردگار خود ایمان آورید: پس ما ایمان آوردیم، پروردگار ما: گناهان ما را بیامرز و بدیهای مارا جبران بن: و مارا با رفاقت با نیکبختان از دنیا بیز: پروردگارا عطا کن مارا آنچه بوسیله پیغمبران و عده دادی، وما را روز قیامت خوار مگردن: چون تو از وعده خود تخلف نمی‌نمایی:

این آیات را برای نمونه روش قرآن ترجمه کردم، با آنکه ترجمه فارسی آیات قرآن رسا نیست، شما متوجه شدید: کاول آیات بنظر کردن با اسمانها و زمین می‌خواند تا از نظر ساده و ناآلوده، در خاطر خردمندان تذکر و بیداری حاصل شود، آنگاه

از تذکر بتفکر دائم میپردازند، و در اثر فکر درمیباشد که این دستگاه سراسر حکمت و قدرت بهوده آفریده نشده، و برای نتیجه و مقصود است، از اینجا بزرگی عذا ییکه نتیجه سریچه از مقررات وجود است معلوم میشود، عذا ییکه از ظلم و ستم ییشه گی و غرور است، ستمکار و غرور چون باوری ندارد نخست ذلیل و زبون میشود پس از آن بعذاب ابد مبتلا میگردد. پس از آن خردمندان باین نتیجه میرسند که باید کسانی از طرف خدا برای دستگیری انسان باشند تا انسان را از این عاقبت شوم و خططرنک برهاشند و دستور و دوش زندگی را بفهمانند و حقیقت نیکبختی و میزان سعادت را بیان کنند.

پس نتیجه درس آیات این شد که خردمندان از نظر و فکر بدرک توحید نائل میشوند و از توحید معاد جهان و انسان را درمیباشد، و از توجه پیابان و معاد بنبوت اقراره مینمایند و حساب بدینجتی وعداب، و نیکبختی و سعادت را بدمست میآورند.

ولیاء و پیشوایان دین هم درساده گی و عمومیت تریت از روش قرآن بیروی کرده اند. برای نوونه چند حدیثی هم از ائمه برای شما میگوییم پس از آن روش حکما و فلاسفه را درباره خداشناسی بیان میکنند.

از محمد خراسانی خادم حضرت رضا علیه السلام روایت شده گوید: مردی از مادیون در مجلس حضرت رضا (ع) وارد شد، آنحضرت با او فرمود ای مرد: اگر قول شما درست باشد با آنکه درست نیست آیا ما و شما مساوی نیستیم؟ چون نمازها و روزهها وزکوهایها بما ضرری نرسانده؟ (آن مرد ساكت شد) ولی اگر قول ما درست باشد، و مسلم درست است آیا شما هلاک شده و ما نجات یافته نیستیم؟ آن مرد گفت: پس بگو بدانم خدا چگونه و در کجا است؟ فرمود: این اندیشه غلطی است، چون خداوند پدید آور نده چیگونگی و محل است پس بچیگونگی و جای گرفتن شناخته نشود، و بدرک حواس نگنجد و بچیزی قیاس نگردد، مادی گفت - چون بحواس درک نشود پس چیزی نیست؟ فرمود: تو چون حواس از ادراک او عاجز است پروردگاری اورا منکر شدی؟ ولی چون حواس ما از ادراک او عاجز است برای ما مسلم است که او پروردگار ما میباشد و شبیه بهیچ یک از موجودات نیست، آن مرد گفت پس چطور او را شناختی؟ فرمود اول بجسم خود نظر کردم و دیدم کم و بیش شدن و افزوده شدن عرض و طول آن در اختیار من نیست و نمیتوانم ناملاحیات را از خود دفع کنم و منفعت را بسوی خود جلب نمایم، دانستم که این بنیان بدمست واختیار دیگر یست و چون نظمات آسمانها و پدید آوردن ابرها و گرداندن بادها و مجرای سیر آفتاب و ماه و ستار گان همه از مبدع قدرت و حکمتی است، پس دانستم قادر و پدید آورنده ای دارد.

روحانی گفت - رفیق دانشجو : چند نکته در بیان حضرت رضا علیه السلام بود که خوب است در آنها دقت کنید : امام بمرد خدا ناشناس فرمود - اگر چه تو بخدا و دین معتقد نیستی ولی جلو گیری از خطر و ضرر احتمالی روش عقلایی جهان است ، چون اگر تودرست فهمیده باشی ما در نماز یکه خوانده ایم و روزه ایکه گرفته ایم و زکاتی که داده ایم ضرر نکرده ایم و با تو در این جهت متساوی هستیم ، ولی اگر ما درست فهمیده باشیم توازن هلاک شوند گانی - پس از آن در جواب مادی که گفت خدا چگونه و در کجاست فرمود : خداوند پدید آور نده چگونگی و محل است پس بچگونگی و محل شناخته نشود و چون از محسوسات و اجرام نیست و بجزی مقايسه نشود پس بواسطه حواس اور انيقتوان درک کرد و چون تو با حواس خود خدارا درک نمیکنی در وجودش شک مینه ... ؟ ولی من بعکس تو چون با حواس ظاهر او را درک نمیکنم یقین دارم پروردگار من است و شیوه بهمچیک از موجودات نیست . بعد راه خدا نشانی را با فهماند و فرمود من چون در پیکر خود تدبیر میکنم که تکوین و ضرر و نفع آن بددست من نبوده و ازاراده ام خارج است و چون عالم را مسخر می بینم از این راه سازنده این بنیان و تسخیر کننده جهان را می شناسم .

حدیث دوم - از هشام ابن حکم نقل شده ، گوید : در مصر مردی مادی بود که نام و فضائل حضرت صادق (ع) را شنیده بود ، از مصر بمدینه مسافرت کرد تابا آنحضرت گفت گو کند ، وقتی بمدینه رسید که امام بسوی مکه حر کت کرده بود ، هشام گوید وقتیکه ما بالامام بطوفاف مشغول بودیم این مرد خودرا بمارساند ، امام پرسید نام تو - و چیست ؟ گفت عبدالملک ، پرسید ، کنیه ات چیست ؟ گفت ابو عبد الله ام - امام گفت پس این پادشاه که تو بینه او هستی کیست ؟ آیا از بادشاھان زمین است یا آسمان و پسرت که نامش عبد الله است بینه کیست ؟ آن شخص جواب نگفت ، امام گفت چون از طواف فراغت یافتم نزد مایبا : پس از تمام شدن طواف در میان جمی نزد امام آمد ، امام باین مضمون بالو سخن گفت : آیا میدانی که زمین زیر و رو وجهات مختلف دارد ؟ گفت آری ، فرمود آیا بزر زمین رفته ام ، فرمود پس چه میدانی در زیر زمین چیست و چه خبر است ؟ گفت گمان دارم که چیزی در آن نیست فرمود آیا با سماها بالارفته تابدانی در آن چیست ؟ گفت نرفته ام ، آنحضرت گفت عجیبا ! نه زیر و زبر زمین را دیده و نه با سماها سر کشیده و نه بمغرب و مشرق جهان سیر کرده و از محل خود بیرون نرفته تا بنگری

خلقت عالم چیست و چگونه است ، باوجود این نادیده خدای انکار میکنی آیا عاقل چیزی را که نمی شناسد انکار نماید ؟ تو دچار شک و گمان هستی و این خود ناتوانی از یقین است ؟ آن شخص گفت ، این طور بامن کسی سخن نگفته است !! پس از آن فرمود توداین مطلب دچار شک میباشی ، پس بهحسب اندیشه تو شاید چنین باشد و شاید نباشد ؟ بنابراین جاهلی و جاهل حجت و برهانی ندارد ، برادر مصری : بدان که در بازه خداوند هیچ شک نداریم آیا نمی نگری که آفتاب و ماه و شب و روز بی دری میباشد و میروند و در کار خود اشتباه ندارند و از مدار خود تجاوز نمیکنند ، پس در کار دائم خود مضطرب و بیچاره اند و کسی آنها را مقهور نموده که بزرگتر و حکیم تر از آنهاست تا آنها که فرمود : برادر مصری ؟ برای چیست که آسمان باین وضع بر افراد شده و زمین قرار گاه گردیده و تمام دروض خود ثابت میباشند ؟ و نگاه دارنده آنها کیست که اینها فرو نمی ریزند ، شخص مصری گفت خدا ، پروردگار و نگاهدار آنهاست !! تا اینجا قسمت مهم حدیث را برای شما آوردم .

فیلسوف بزرگ ایرانی صدرالدین شیرازی شرحی براین حدیث دارد : و میگوید امام در این گفتگو اول بروش چند پیش آمد ، و بعد از راه خطابه ، و در آخر برهان آورد .

دانشجو - من در این دو حدیث علاوه بر آنکه استفاده توحیدی کردم متوجه شدم که در آن زمانها هم مادیونی در میان مسلمانان بیدا شدند که در خراب کردن ایمان مردم میکوشیدند ، البته این مادی مصری که از مصر بمدینه آمد و از مدینه بسکه رفتة تا با امام صادق علیه السلام مناظره کند منظور مهمی داشته و در عقیده خود از مادیون این زمان راسختر بوده !! و معلوم میشود که شخصیت ائمه چنان محرز بود که از دور و نزدیک مردم آنها را شاخن عقل مسلمانان می شناختند ، و با آنکه خلفاء زمان همیشه آنها را محدود و مقید نگاه میداشتند مع ذلك تنها سرپرست عقیده و ایمان مسلمانان آنها بودند ، که باعلم و عقلشان پیوسته حافظ و نگاهدار دین و خدا پرستی بودند .

دراول حدیث بنظر من مقصود امام فهماندن بی منطقی آن مرد بود که بزبان ، خدارا انکار داشت ولی نام خود را عبدالملک و ابوعبدالله گذارد بود ، منهم در رفتار و گفتار کسانیکه بی اعتقادند تناقض و اختلاف زیاد مینگرم !! در قسمت دیگر حدیث ، امام باو ثابت کرد که تو بمرض شک مبتلا هستی و شک چهل است ، بنابراین بدون سلاح علم بمناظره برخواستی !

تا این قسمت امام مانند طبیب حاذق باملایمت اورا بمرتضش متوجه کرد تاغر و روش از میان برود و بشکر علاج باشد ، آنگاه از راه برهان علاجش نمود ، قسمت اول برهان درباره مسخر بودن آفتاب و ماه است کویا این مرد مادی آفتاب و ماه را مبداء جهات

می‌پنداشت. قسمت دوم برهان از راه ثابت بودن آسمانها و زمین است بوضع معلوم و منظم خود، در اینجا ممکن است کسی بگوید نظم و ترتیب و فواصل میان نوابت و سیارات اثر جاذبه عمومی می‌باشد؟

دوحانی - اما آنچه درباره شخصیت امامان متوجه شدید بجا و صحیح است، چون اگر در تاریخ اسلام دقت کنید برای شما روشن می‌شود که در تمام این دوره‌های مهم تاریخ اسلام و اوضاع گوناگون، کسانیکه بمقتضای هر هصیر مرجم و مجاهد برای حق و فرق افکار زمان خود بودند، همین امامهای بزر گواراند، از زمان امام باقر علیه السلام یهد پیشرفت و فتوحات مسلمانان تمام شد، و افکار فلسفی و عقاید کهنه ملل دیگر در میان مسلمانان رواج یافت و کتابهای یونانیها و هصریهای و دیگر ملل ترجمه شد، در اثر این عوامل عقاید ایمان مسلمانها رو بضعف میرفت و پریشانی و پراکنده کی روز افزوت بود، از طرف دیگر بواسطه توسعه مملکت و زیادی ثروت و آسایش مسلمانان احتیاج بقا این مدنی دقیق و مبسوطی داشتند، باینجهت از این زمان یهد یکسره کوشش امام‌ها علیهم السلام، متوجه جلوگیری از پراکنده‌گی فکری و حفظ عقاید مسلمانان بود، اگر شما بكتابهای اخبار و حدیث مراجعت کنید می‌بینید که یکقسمت آن مبارزه‌ایه با مادیهای و دهری‌ها و بعضی عقاید فلسفه است، آری اینطور بودند امامان،! شما گمان می‌کنید روش آنها هم مثل ما بوده که تنها برمشی افکار و باقتهای خود نام دین گذاریم و در گوشة پنشینیم و ناظر فجایع و بدینهای مسلمین باشیم؛ از طرف دیگر در آن مراتب پیشوایان بزرگ با شاگردان خود مشغول نوشتن و بحث در احکام و حقوق بودند، که پس از خود چهارصد اصل مدنی و اخلاقی و فقهی برای ما باقی گذارده‌اند که بالاین پیشرفت چهان و دانشگاههای حقوق قانون مدنی ایران که از آن اصل اقتباس شده تاجی است بر سر ایران و ایرانیان، اگر از این ثروت معنوی قدردانی کنند؛ و آنرا درست آجرا نمایند، عزیز من: مانهنان خود را در بر ابر دیگران باخته‌ایم که از ثروت‌های معنوی و مادی خود غافلیم و درست نمی‌توانیم از آنها استفاده کیم.

اما آنچه در موضوع جاذبه عمومی تذکر دادید نمیدانم متوجه هستید که دانشمندان می‌گویند حقیقت جاذبه مجهول است، یک قوه وقدرت بی‌پایانی مسلم در جهان است که این کرات بزرگ بی‌نهایت را بر پا داشته، و حرکات آنها را منظم نموده، نه تنها قوه و قدرت است بلکه حکمت و نظم هم در آن می‌باشد، اصحق نیوتن کشف کننده جاذبه می‌گوید: من بچنین حقیقتی برخورده‌ام ولی نمیدانم بجه نسامی آنرا بیان کنم فلا از آن بجادبه عمومی تغییر می‌کنم، اجمالاً می‌گویم، که لفت و اصطلاح باید نماینده حقیقت باشد نه آنکه آنرا محدود نماید:

یک حدیث دیگر هم برای شما نقل می‌کنم و این مبحث را ختم می‌نمایم. ای منصور

طیبیب میگویند یکی از دوستان برای من نقل کرد ، - گفت با ابن ابی الموجاء وابن متفق در مسجد الحرام نشسته بودم و مردم بطوف مشغول بودند ، ابن متفق بمردم اشاره کرد و گفت میان این مردم کسیکه بحقیقت سزاوار نام انسان است آن پیر مرد بزرگوار است که در آنجا نشسته ، و در ضمن حضرت صادق علیه السلام را نشان داد ، ابن ابی الموجاء گفت من باید درستی سخن تورا بهفهم . ابن متفق گفت میخواهی با او سخن بگو؟ ولی اگر با او سخن گفته آنچه در دست داری خواهد گرفت ، - اینک که میخواهی با او مناظره نمائی تامیتوانی مراقب زبان خود باش؛ ابن ابی الموجاء رفت نزد آنحضرت زمانی نگذشت که برگشت و گفت من این مرد را بشرنمیدام ، اگر در عالم روحانی باشد که هر وقت بخواهد در جسم ظاهر شود در پیگر انسان درمیآید ، و چون خواهد بیاطن بر گردد روح محض شود ، همین مرد است ، چون نزد او نشستم گفت اگر مطلب اینطور باشد که این طوف - کنندگان میگویند آنها راه سلامت پیش گرفته اند و شما بعاقبت بدی دچار خواهید شد ، واگر شما درست فهمیده باشید با آنها مساوی خواهید بود ، گفتم ما با آنها اختلاف نداریم ؟ گفت چگونه اختلاف ندارید؟؛ اینها میگویند برای ما معاد و تواب و عقاب است و معتقدند که جهان خدائی دارد و آسمانها معمور است ، و شما گمان میکنید که آسمانها ویران است و کسی در آنها نیست!؛ گویند من این سخن را گرفتم و گفتم اگر چنین است چرا برای خلق خود ظاهر نمیشود تا آنها را بیعادت خود بخواهند ، گفت عجبا چگونه از تو خود را پوشانده؛ با آنکه قدرت خود را در سراسر وجود تو آشکار نموده ، تورا نمو داده و بس از کوچکی بزرگت کرده ، و بس از ناتوانی نیرومند گردانده ، آیا نمینگری در صحبت خود پس از مرض ، و هر چیز پس از صحبت ، و خوشنودیت پس از غضب و غضب پس از خشنودی ، و انبوهت پس از خوشی و خوشنودیت پس از اندوه ، و محبت بعداز دشمنی ، و دشمنی بعداز محبت ، - و تمهیم بعداز سستی ، و سستی بعداز تصمیم ، و میل بعد از کراحت و کراحت بعداز میل ، و امید پس از یأس و یأس بعداز امید ، و بخاطر آمدن آنچه هیچ وقت در بخاطر نداشتی و از بخاطر رفتن آنچه بآن معتقد و علاقه مند بودی؛؛ گفت: آنقدر آثار قدرت را در وجود من شماره کرد که گویا خدا را با چشم خود مشاهده کردم .

دوست دانشجوی من: برای آنکه بیشتر از آنچه تابحال مذاکر شده، بهداشت قرآن متوجه شوید، و فرق روش قرآن و اولیاء دین را در موضوع خداشناسی بافلسفه خوب بدانید، این مقدمه را دقت کنید:

این مطلب واضح است که هرچه موجود کاملتر باشد آفات و عوارض آن بیشتر است، آفات جمادات را نسبت بنباتات و نباتات را نسبت بحیوانات در نظر بگیرید: آفات و عوارض جسم انسان نسبت به حیوانات چندین هزار برابر است، با همین مقایسه آفتها و آسیبهای روحیات و معنویات انسان از تمام موجودات بیشتر و حساس تر است، زیرا که آخرین مرتبه کمال موجودات همان حقیقت و معنویات انسان میباشد، باین که در جسم انسان تأثیر میکند عقل و فکر و اخلاق انسان راهم تأثیر مینماید، باین جهت فکر و اخلاق انسان در حال مرض و صحت، و گرسنگی و سیری، و فقر و غنی، و دیگر عوارض متفاوت است، یک بر خودرنیک و بد در اول ساعت بیرون آمدن از منزل اوضاع و احوال زندگی روز انسان را برناک خود در میآورد، یک شکست روحی کوچک که در خانه پیش آمده چه بسا از موقیت‌ها و کارهای مهمی انسان را باز داشته، و بر عکس یک موقیت اند کی بتدریج راههای موفقیت را بروی انسان کشوده، این چیز‌ها در زندگانی روزانه تأثیر می‌نماید، و هر روز یک جزو مؤثر عمر ما می‌باشد - شاید برای شما مکرر پیش آمده که با شخصی سالها دوست بوده‌اید، چون یک بی مهری از او مشاهده کرده‌اید، پس از آن در او هیچ فضیلت و خوبی و نقطه روشنی ندیده‌اید، عکس این هم یقین برای شما اتفاق افتاده است، یکی از علماء میگفت که در زمان تحصیل، من همیشه نسبت بیکی از مراجع بزرگ نظر بد داشتم و از او غیبت میکردم، پیش آمد که آن مرد بن احسانی کرد بد از آن هیچ بدی در او نمیدیدم، و علت عیب جویی سابق خود را نفهمیدم.

علاوه از تأثیراتیکه از راه جسم و خواص ظاهر در فکر و اخلاق انسان میباشد، عوارض دیگری هم برای روحیات انسان در بین است که برای حد تأثیر آنها مقیاسی بدست نیامده و انواع آنرا شماره نمیتوان نمود، بهر حال انسان موجود عجیبی است و در عالم عجیبی زندگی میکند! یک سخنی که بپرده گوش میرسد و یک منظره‌ای که در چشم منکس میشود مجرای فکر و عمل و اخلاق و راه و روش انسان را تغییر میدهد، و اگر محیط را سخنها و منظره‌های پست تشکیل بدهد، بتدریج افراد جامعه

از راه دوشن سعادت دور میگرددندوبه بر تگاه و تیابان های گمراهی سر گردان میشوند. در نهنج البلاغه دعائی است که امیر المؤمنین پیشتر اوقات آنرا میخوانده، مضمون آن ایت است: خداوندا بر من بیخشای آنچه را که تو بآن داناتری، واگر من آن عمل را تکرار نمودم تو هم مغفرت را تجدید نما: خداوندا بیامرز چیزی که در خاطر خود نیت آنرا کردم پس از آن وفاتی آنرا تو از من ندیدی: بارالها: بیامرز آنچه را که با زبان بوسیله آن بتو تقرب جستم و ضمیر من آنرا مخالفت نموده: پرورد گارا بیامرز . خیانت های گوشه چشم، و گفتار های زیاد و لفظ های زبان و خواهش های درونی مرا .

اولیاء خدا اینطور عالم را زنده و حساس میدیدند، و آثار شوم یک نگاه و خاطره ناروا و سخن و نیت بی جارا برای همیشه مشاهده میگردند . دستگاه هایی که بدست و فکر انسان ساخته شده با کمی انحراف یا مانع اند کی از کار میماند، ماشین های قوی را خاشک کوچکی که در مجرای بنزین وارد شود محظل مینماید .

میل و فطرت خدا پرستی و سعادت جوئی و طلب بقاء ابد ، انسات را بسرعت باید بحق و کمال برساند ، ولی همین قدر که تکبر و غرور بمال و جاه و اصطلاحات در خلال ساخته مان معنوی انسان نفوذ کرد این نور خدامی خاموش میشود و انسان از حر کت معنوی باز میماند ، برای این تأثیرات و فعل و اتفاقات های معنوی و آفات باطنی انسان، هنوز دنیا نه مدرسه تأسیس نموده و نه کتاب جامعی نوشته شده، دکتر و متخصصی هم هنوز برای اینکار نیست و کسی برموز آن کاملا آشنا نشده ، فقط قرآن است که باطن انسان را برای خودش روشن میکند و بآفات و مرضهای باطنی خود هر کس را متوجه میسازد ، و فطرت و عقل را از بند های گران شهوات و اخلاق نا شایست آزاد میکند ، و فضائلی که در زیر لگد و تاخت و تاز او هام خورد و فرسوده شده زنده و بزرگان دین که از مدرسه قرآن بیرون آمده اند و متخصص در این فتنه ، از رفتار و گفتار حالات روحی را میشناسند و بعض باطن مردم بدست آنها است ، و نوع و اندازه مرض مردم را تشخیص میدهند ، این نفوس هر وقت مجالی برای آنها پیدا شد به عالجه افراد و اجتماع قیام میکنند .

آن زمان کافنان مظلومان رسید  
آن طرف چون رحمت حق میدوند  
آن طبیبان مرض های نهان  
همچو حق بی علم و بی رشوند  
گوید از بهر غم و بیچار گیش

شیر مردانند در عالم مدد  
بانک مظلومان زهرجا بشنوند  
آن ستون های خلل های جهان  
محض مهر و داوری و رحمتند  
این چه یاری میکنی یکبار کیش؟

در چهان دارو نجوید غیر درد  
 هر کجا فقری نوا آنجا رود  
 تا بجهود آبت از بالا و پست  
 تشنہ باش الله اعلم بالصواب  
 واند کی خور خمر رحمت مست شو  
 بر یکی رحمت فرو ما ای یسر  
 بشنو از فوق فلک بانک ساعت  
 تاب گوشت آید آن بانک خروش  
 تا به بینی باغ سروستان غیب  
 تا که دیع الله در آید در مشام  
 تا بیایی در چهان طم شکر  
 تا بیرون آیند صد کون خوب رو  
 تا کنی جولان بیای این چمن  
 بخت نو دریاب از چرخ کهن  
 عرضه کن بیچار گی در چاره کر  
 بنا با آنچه تا بحال ذکر شد باین نتیجه می رسیم که قرآن و تعلیمات او لیاء دین  
 فکر را از گرفتنگی و کدورت پاک میکنند، و محیط روح را تغییر میدهد و بر و بال  
 عقل را باز مینماید و معنای توحید و فضلیت را مینمایاند تا انسان بپای خود براه افتد  
 ولی تعلیمات بیشتر فلسفه بزرگ الهی در باره تربیت همان بیان درد و مرضاها بطور  
 کلی میباشد و با ذکر دلیل و برهان راهه ای را هم بانسان نشان میدهند ولی ضمانت تغییر  
 محیط و رساندن به مقصود در تعلیمات آنها نیست .

دانشجو - چون زندگانی من متنوع است تأثیر محیط فکری را هر روز مشاهده میکنم و برخورده ام که بزرگترین اصل تربیتی ایجاد محیط مساعد است، چندی است خود را ملزم میدانم که پس از نماز و پیش از طلوع آفتاب که هنوز فضای زندگی آرام است چند آیه از قرآن را بادقت تلاوت کنم، و دل خود را یکسره تسلیم آیات نمایم، در این وقت کم کم افکار خوشی در من زندگه میشود و لطفاتی در روح خود احساس میکنم، و اندیشه های عیق و شیرینی آمیخته با خوف و رجاء در من پیدا میشود، و بواسطه معانی آیات از اعماق درونم آنکه های موزونی میشنوم و حس میکنم نوای قرآن من را بسوی عالم مرموزی سوق میدهد و به نشیب و فراز و بر تگاه های طبیعت آگاهم میکند، در اینحال بشخصیت و موقعیت خود آشنایی شوم، قیمت و لذت اینحال را بچیزی نمیتوانم قیاس کنم! ولی بس از آنکه وارد زندگی عمومی شدم اینحال گرچه آثارش باقی است

ولی خودش نیست، گاهی بارقهای بدین خود می‌نشینم و می‌بینم در فکر آنها تزریق شده که دین مانع ترقی و تمدن است و برای گفته‌های خود عمل و افکار بعضی دیندارها را دلیل می‌آورند و آنرا باصول و اساس ادیان سرایت میدهند، و بعد نتیجه مقصود خود را می‌گیرند، و احساس میکنیم که این شبهات در من هم بی اثر نیست، ولی چون بحقایقی از تعلیمات دینی برخوردهام این شکوک رنک ثابتی ذرمن ندارد، گاهی پیش می‌آید که دوستانم من را بهترین گاههایی می‌برند، نمیتوانم توصیف کنم که چگونه تسلیم خیالات و توجهات عموم می‌شوم، برخلاف میل باطن خود با مردم می‌خنندم و خوشحالی می‌کنم، و احساس مینمایم که مناظر شهرت‌انگیز و فضیلت‌کش مانند غباروبرده تاریکی روی عقاید و فضائل و شخصیت حقیقت را می‌پوشاند، گاهی می‌خواهم باور کنم معنای زندگی همین است چون متوجه می‌شوم که شخصیتهاي در این موارد خودرا می‌بازند و بی شخصیت می‌شوند، بیش از این درباره اینگونه محیط‌ها توضیح نمیدهم، چون بیم آن دارم که امثال شما یکسره مایوس شوید!! مقصودم بیان تأثیر محیط است، من که در خانواده ایمان و تقوی تربیت شدهام و بیشتر اوقات خودرا بفکر فهمیدم راه نجات بوده‌ام اینطور خودرا متأثر از محیط می‌بینم، شاچه توقی دارید از جوانی که آشنازی با محیط دینی و فضیلت ندارد، وزندگی را همین چیزها میداند، وقتی آزادی می‌گوید مقصودش آزادی غرائز حیوانی و شهوت‌ها است نه آزادی فکر، فضائل و علم و صفت و تمدن را مقدمه برای اینگونه آزادی می‌بندارد؛ البته با چنین فکر و خیال و تربیتی باید در برابر آن‌ها تعالیم و شید پیغمبران و حکماء بزرگ فلسفه پیغمده ایسکو در یونانی را زنده و پیروی کند، شما علماء و روحانیون مانند پیغمبران که طبیعت‌های نفس بودند باید فکری بحال این بیچارگیها کنید و در اندیشه پیدا کردن راههای علاج باشید و محیط تربیت‌دینی را فقط در مسجد و مجالس محدود ندانید، و بفکر اصلاح روحانیت باشید، اگر در اندیشه اصلاح جامعه و نجات مردم هستید؟! فلا یعنی از این مزاحم نمی‌شوم در پناه خدا باشید:

روحانی - آری حقیقت انسان را افکار و عقاید و اخلاق تشکیل میدهد و عقاید و اخلاق مولود محیط زندگانی میباشد ، - قرآن برای تربیت و ایجاد اعتقاد کامل از یکطرف به لاج آفات و امراض روحی میپردازد و محیط باطن را تصفیه مینماید ، از طرف دیگر محیط خارج را ، که بدری از راه چشم و گوش آثاری در باطن میگذارد مساعد میگردداند ، پس از آنکه محیط مساعد و فکر آزاد گردید و چشم و گوش باز شد آیات قدرت و حکمت را بانسان می نمایند و با برهان فطری ایجاد عقاید صحیح میکند ، عقایدی که با عقل و وجودان آمیخته است و آثار آن در تمام اخلاق و اعمال تأثیر محیط پرون منمکنس میشود ، و باطن و ظاهر انسان را تحت نفوذ خود قرار میدهد ، و اباس زیبا و نورانی تقوی را بر اندام مسلمان قرآنی میپوشاند ، و همانطور که احساس کردید هر اندازه تربیت قرآنی راسخ تر گردد شخصیت و شرافت شخص برای خودش از همه چیز پر ارزش تر خواهد شد ، و برای تحریکات هوسها و شهوت غیر قانونی میجال و نفوذی باقی نمیماند ، چون تا اندازه روش قرآن در راهنمائی بمقدمه و تربیت معلوم شد فلا بنا بتقاشهای شما بعضی از برهانهای حکمای الهی را یاد آوری مینمایم ، ولی باید متذکر باشید که مقصد و مقصود ذکر همه دلیلها نیست و آنقدری هم که ذکر میشود خلاصه و بایه برهان های میباشد و منظور من اینستکه اصول این مطالب در خاطر شما باشد تاره فکر و تدبیر برای شما باز شود ، و باید متوجه باشید که بزرگترین کواب و بالاترین عمل نیک چنانکه از قرآن واحد ایت صحیح اسلامی استفاده میشود ، فکر و تدبیر در خداشناسی و اصول هقاید است زیرا که نواب آن از هر عبادت غیر واجبی بیشتر است ، قرآن همواره انسان را به فکر و تعلق دعوت مینماید ، و در آخر بیشتر آیاتی که در آن خلقت و نظمات آسمان و زمین و انسان را تند کر داده میگوید ، اینها نشانه های میست برای کسانیکه اهل فکرند ، تعلق مینمایند ، پیرو علممند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بروایت های متعدد نقل شده که فرا گرفتن علم دین بر هر مسلمانی واجب است . از امیر المؤمنین علیه السلام است که کمال دین فرا گرفتن علم و عمل باان است . این چند حدیث از حضرت صادق علیه السلام نقل شده .

۱ - در دین بصیرت پیدا کنید و کسانیکه در دین بصیرت ندارند از آن ییگانه اند.

۲ - کسیکه در دین با بصیرت نباشد خداوند روز قیامت باو نظر لطف و عنایت

ندارد و عملش را باک و خالص نمیگردداند .

۳ - چون خداوند نسبت بینده خیر خواهد او را در دین بینا کند .

۴ - کیکه از دین دارای حقیقت ثابتی باشد در هیچ شبیه و امانده نشود و راه بیرون آمدن از آنرا میفهمد و هر پیش آمدی در امور دینی را از گوینده حقیقی آن که او از وارث های دین نقل میکند میپرسد، شما نسبت به هر چه جاهل مانده اید برای آنستکه نخواسته اید بدانید و هر چه دانسته اید برای آنستکه درباره بصیرت آن جستجو کرده اید.

۵ - کمال حقیقی، بصیرت در دین، برداشتن اندیشه ها و اندرز و نظم در زندگی است.

۶ - خیر در زندگانی برای دو نفر است، دانشمندی که اضاعت شود و کسیکه گوش شنوا داشته باشد.

این چند حدیث را برای آن آوردم تا خوب متوجه شوید که پیشوایان اسلام تحقیق و تدبیر در دین را واجب یاد رخد و اجب میدانند.

اینک بموضع خداشناسی بر میگردیم. یک یک دلیلهای که دانشمندان برای رهنمائی بوجود خدا آورده اند و یا میتوان آورد شماره نمیتوان نمود، ولی بطور کلی یک قسم از دلیلها مربوط به ظاهر جهان و آثار طبیعت است این دلیلها را ادله طبیعیون میگویند، قسم دیگر دلیلهای است که مقدمات آن فقط عقلی است که آنها را ادله متکلمین و فلاسفه مینامند، دلیل دیگری هم از فلاسفه بزرگ الهی و کسانیکه دارای شعور عالی و دقیق هستند ذکر شده که آنرا بر هان صدیقین میگویند.

علماء طبیعی خداشناس از چندین راه در سیر جهان طبیعت خود را بهبود قدرت و شهور و حرکت میرسانند.

اول - از راه پی جوئی میداع حر کت - نظامی درستهای خسرو از بزرگ امید اول سئوال را از هبده و آغاز حر کت طرح مینماید.

بزرگ امید را نزدیک خود خواند  
بساید بزرگش پیش بنشاند  
مرا از خود بزرگ امید گردان  
که این دانش بر دانا عزیز است  
خبر ده که اولین جنبش چه پیز است  
جوابش داد ماده راند گانیم  
ز واپس ماند گان ناید درست این  
همانطور که نظامی تذکر داده دانشمن اولین جنبش و چگونگی آن برای ما  
واپس ماند گان واز پرده بیرون ماند گان آسان نیست، اما میتوانیم حساب کنیم که این  
جنپش از بیرون عالم ماده و طبیعت شروع شده یا از درون آن؟

مقدمات و یا فرمول اولی این دلیل اینطور شروع میشود: چون جسم بذات خود  
متجرک نیست پس باید مبداع حر کت غیر ذات جسم باشد، بنابر این مبداع حر کت جسم  
نیروئی است که یا بیرون از جسم است و یا داخل جسم میباشد اگر آن نیرو بیرون از

عالج جسم باشد تا اندازه مدعی ثابت شده، و اگر داخل جسم باشد بایه با جسم و یا پیش از وجود جسم باشد، بهر تقدیر مبدع حرکت تنها خود جسم غیرقابل تجزیه، چنانکه فرضیه، (دمو کریت) یونانی است نمی‌تواند باشد، پس مبدع حرکت، قوه و یا جسم با قوه است، بهر حال قوه چون مبدع حرکت جسم است خاصیت جسم نمی‌تواند باشد، و اگر مبدع حرکت را قوه داخل جسم فرض کنیم بکار انداختن آن قوه باید قوه دیگر باشد که خارج از جسم است ...

رفیق دانشجو: شما در مقدمات این دلیل خوب فکر کنید اگر نظری داشتید تذکر دهید و این نکته را هم متوجه باشید که مانند این دلیل در برابر فرضیه دمو کریت یونانی است، این شخص می‌گفت شروع آفرینش از اجزاء غیرقابل تجزیه است، زمانها این نظر مورد بحث بوده و داشتمندان از چندین راه آنرا باطل کردند، از جمله آنکه ثابت کردند جزء غیر قابل تجزیه وجود ندارد، و نیز در باره مبدع حرکت آن جسم بحث نمودند، بعضی از علمای طبیعی غرب چون فرض اجزای غیر قابل تجزیه را دیدند درست نیست گفتهند مبدع پیدایش، ماده متصلب است بنام (اتر) که سراسر جهان را گرفته و در بعضی قسمتهای آن گرد بادها پدید آمد و مبادی تکوین از آنها شروع گردید، ولی در تمام این قرونی که علمای طبیعی کوچه های پر پیچ و خشم ماده را می‌بینند تا مبدع حرکت و نظم را بدست آرند، علمای الهی همه متفق بودند که مبدع جهان نیروی است بس توانا که از روی حکمت و نظام عالم را برآه انداخته، امروز علمای طبیعی بسا صیر چندین هزار ساله و خستگی زیاد و تجربیات پیابی و کشف اتم از خالق جسم و جسمانیات بالا رفتهند و تا کهان بهالم نیرو و قدرتی که محرك ماده است رسیدند، و در این سرحد مسافرین لاهوت و راه پیامهای ماده یکدیگر را ملاقات کردند و موضوع بحث از ماده گذشت و بنیرو و سید، امروز تجدید کردن فرضیه دمو سریت یونانی یا تمدن انگلیسی و پیروان آنها مظہر تام ارجاع است !!

بعضی از مادین یونان اجزای غیرقابل تجزیه را فرض کردند تا جهان و انسان مختلف را اثر تصادف و اتفاق دانسته باشند، و مبدع عالم را اجزای درهم و بره بیشتر فرض نمودند تا عاقل و شور را از بالای سرجهان بردارند و با سبکی عقل را منکر شوند و خیال انسان را از مسئولیت و قانون عقل راحت کرده باشند، و اصرارها نمودند که مبدع این نظام بنظامی می‌باشد !! ولی امروز همان اجزاء تجزیه شد و دل او شکافته گردید و از میان آن آفتابها و سیارات نورانی بیرون آمد و در اجزای کوچک آن نظمات ثابت دیده شد. دل هر ذره را که بشکافی - آفتابیش در درون بینی . و معلوم شد همان نظمی که درجهان بزرگ است در اجزاء کوچک نیز جاری است و آن اجزاء هم بحسب اندازه حرکت و عدد سیارات تابع نظم و قانون محکمی است و از میان ماده تاریک نور و نیرو

وقدرت ونظم پدید آمد !! مادیین بجهت فرار از نظم و حکمت ماده را پیش کشیدند ولی معلوم شد نظم آن کمتر از نظم منظومهای شمسی و عوالم بزرگ نیست . الله نور السموات والارض مثل نوره کمشکواه فیها مصباح .

شب پنجشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۷

(۲۹)

دلیل دوم - خداشناسی از راه حرکت ذات و حقیقت موجودات است ، دلیل اول راجح به آغاز حرکت جسم و ظاهر عالم است ، این دلیل از راه حرکت ذات و باطن موجودات میباشد .

چنانکه قد و رنک و مکان موجودات پیوسته در تغییر و تبدیل است ، حقیقت و شخصیت موجودات هم پی درپی عوض میشود ، بلکه با دقت پیشتر تغییرات ظاهر بواسطه تغییر باطن است ، هیچ موجودی دریک حال ویک حد حقیقی باقی نمیماند فقط تفاوت میان موجودات مختلف در سرعت و کندی است ولی چون این حرکت سراسری جهان تدریجی و یکنواخت و آثار آن پی درپی است برای عموم مردم محسوس نیست ، انسان حرکت آبرا بواسطه خاشک و موادیکه روی آن حرکت میکند و تغییریکه در وضع آن حاصل میشود احساس میکند ، باینجهت حرکت آب صاف در جوی مسطح بخوبی محسوس نیست ، چون مقیاس و مقایسه در میان نیست ، عناصر دائم بصورت جمادات و ترکیبات عالیتر در هی آیند در هر عالمی که وارد میشوند تغییر حقیقت خود را بواسطه رنک و اندام و وضع خود اعلام مینمایند ، گاهی بر نک شفاف مهدنی ها و جوهرات در میآیند ، گاهی شمار سبز گیاهها را پیر می نمایند ، گاه در اندام ظریف حیوانات جلوه میکنند ، در آخرین منزل بصورت آراسته انسان در میآیند ، ولی در تمام این مراحل حرکتهای تدریجی که در میان این عالم ها است محسوس نیست چنانکه حرکت گیاه و نو و طفل پس از مدتی احساس میشود ، در غذای انسان که مرتبه کامل موجودات است این حرکت و تغییر ذات سریعتر انجام میگیرد ، این غذا پس از صورت‌هاییکه قبلاً بخود گرفته چون وارد جهازات حیاتی انسان گردید بعد از چند ساعتی باجزاء زنده تبدیل میشود یعنی خون و گوشت واستخوان و مغز میگردد ، بصورت نیرو و حواس در میآید و در مغز بفکر و ادراک تبدیل میشود ، واژ فکر و ادراک ، افکار دیگر بوجود میآید ، و در عالم آثاری ظاهر می‌سازد ، قدرت هایی آشکار مینماید . از مسافت‌هاییکه موجودات رهسپارند و فاصله هاییکه در این حرکات بوجود می‌آورند مابزمان تغییر میکنند و بوسیله طلوع و غروب آفتاب و ماه و ستارگان و گردش فصول و عقول به ساعت حده د

فوacial این مسافت‌ها اعلام می‌شود، بعضی زمان را مولود حرکت افلاک و یا آفتاب‌یازمین تصویر کرده‌اند با آنکه اگر آفتاب‌یازمین چندی بجهای خود باستنداش این حرکت باقی است، باز یک ساعت پیش‌غیر از یک ساعت بعد است و کوچک‌های بزرگ می‌شوند، و نوها کهنه می‌گردند و فاصله‌های زمانی بجهای خود باقی است، این نیست مگر بهمین جهت که ذات و جو هر عالم پیوسته در تغییر است، و از این تغییرات و مسافت‌ها زمان اعتبار می‌شود، فعلاً آقای دانشجو: اگر تا اندازه بین مطلب متوجه شده‌اید، وقت آنستکه شکل و فرمول این برخان را برای شما عرض کنم، البته ادراک و رسیدن به حقیقت مطالب دقیق دقت و توجه کامل لازم دارد، یعنی باید ظرف ذهن را از خیالات و تقویش ظواهر زندگی تهی و پاک کرد، مردمیکه فکر شان را هویت‌ها و آرزوهای گونان پر کرده و عمری را با این اوهام و سراب‌ها دل خوشند و می‌گذرانند، نمی‌توانند این مطالب اساسی را درک کنند، و نمی‌توانند هم که بفهمند، مبادا عیش و سرگرمی موهوشان را از میان ببرد!! شما اگر بخواهید نان خشک و میوه پوسیده را از دست طفلي بگيرید و در عوض پول طلا باو بدھید، البته حاضر نیست و شدیداً دفاع می‌کنند، چون هر آنچه در دست دارد کاممش را شیرین کرده و در آن حال غیر آن، چیزی را نمی‌بینند، بهر حال متوجه شکل برخان باشید که با این صورت استه ذات و حقیقت همه موجود متحرک است. این حرکت عمومی از جسم و ماده و طبیعت نیست چون همه اینها مقهور این حرکت و مسخر آن می‌باشند. پس مبدع این حرکت و سلسه‌های جنبان آن دست قدرت واراده ایست بیرون از طبیعت؟

دلیل سوم - از راه نظر در پایان حرکت است. از مقدمه دلیل دوم اساس این دلیل هم روشن می‌شود، چون این حرکت ذاتی که برای همه موجودات است البته رو به کمال است، تکامل دراد و ارزمند و عناصر موجودات را زنده را علم و اکتشاف واضح کرده، تکامل اجتماعی و صفتی و فکری انسان هم قابل انکار نیست، همواره از زیر پرده خلقت موجودات کامل تری بیرون می‌آیند و فکر تازه آشکار می‌شود، حتی بواسطه تکامل فکر انسان ابزار زندگی هم روز بروز کامل‌تر می‌شود، اگر مدارج کمالی که یکنفر انسان در مدت کمی می‌پیماید در نظر آریید منوجه سیر کمالی موجودات خواهد شد، همان طفل ناتوانیکه پشه‌ای او را عاجز می‌کرد و در آلودگی خود و امانده بود پس از مدت‌اند کمی در خود قدرت حل مشکلات و مبارزه با قدرت‌های بزرگ را می‌عییند سرکش را دام می‌کنند و قوای آنرا استخدام می‌نمایند، و خود را لایق اداره جهودیت زیاد بلکه دنیای بزرگ میدانند، همان موجود عاجز بکه به انسان نامدادشت و بچند قدره شیر سیر می‌شود و بخواب راحت میرفت پس از چند دور گردش آفتاب و ماه کارش با آنجا میرسید که برای سیر کردن خود خواب از چشم می‌رود و هاضمه او زمین و ساختمانها و اموال و افری را می‌بلعد و هنوز اشتبایش تیز‌تر می‌شود، وحدی برای گرسنگی خود نمی‌بیند، همان بی‌خبریکه

بامحیط نزدیک خود آشنا بود و دوست و دشمن خود را نمی شناخت و قدرت تشخیص مصالح کوچک خود را نداشت، بس از گذشتن زمانی بر موز دقیق زندگی آشنا می شود، مسائل مشکل را حل می کند، در جای خود نشسته احوال و اوضاع چندین هزار سال ممل و تاریخ آنها را از نظر می گذراند و همه افکار و احوال مردم اطراف زمین را میداند، و حساب سیر و نظم دورترین ستار گان را که چندین سال نوری با او مسافت دارند با دقت رسید کی می کند.  
از روی این حساب سیر تکاملی نوع انسان را از زمانهای گذشته تا حال و از حال تاهراها سال پس از این باید مقایسه کرد، و نتیجه گرفت که عالم بطرف کمال بی حدی رهسپار است، و بر هانی باین صورت درمی آید: که جهان روبکمال بی حدی می بود و این کمال بی بعد و کامل مطلق که هدف سیر جهان است معدوم نیست، چون عالم رو بعد نیست و بهر مرتبه از کمال که میرسد وجود آن قویتر و شدیدتر می شود، پس کامل مطلق وجود شدید بی نهایتی موجود است.

از جمادی مردم و نامی شدم  
مردم از حیوانی و انسان شدم  
باردیگر چون بمیرم از بشر  
پس عدم کردم عدم چون ارغون

وز نما مردم ز حیوان سرزدم  
پس چه ترسم کی زمردن کم شدم  
تا برآرم با ملاتک بال و بر  
گوییدم انا الی راجعون

این بر هان را بصورت دیگری میتوان گفت که نتیجه یکی است، آن اینست که تمام میل ها و غرائز انسانی برای رسیدن به دل و منظوریست، چون انسان بمنظور و مقصد خود رسید آن میل و جنبش آرام می شود، مثلاً میل خدا برای رسیدن بدل کافی بیدن است پس چون آن بدل رسید انسان سیر می شود و آن میل از میان می بود. میل بازدواجه برای رساندن مسافر ناپیداست بوطن رحم چون مسافر رسید جنبش از میان می بود و اشتعال غریزه خاموش می شود تا نوبت مسافر دیگر بر سد. غریزه دفاع برای از میان بردن مزاحم و دفاع از حقوقی است چون نتیجه حاصل شد هیجان تسکین می باید. ولی میل بعلم و معرفت و کمال در تمام مراحل و پیوسته با انسان همراه است ازو قیکه آدمی چشم باز می کند تا و قیکه چشم از دنیا بینند مطلوب غیر محدودی را می طلبد و بهر مرتبه که رسید بالاتر را می چوید، و برای مطلوب گشته خود خداوندانه نمیداند، در نتیجه باید معتقد شد که آنچه می چوید وجود بی حد و قدرت بی پایانی است، بنابراین باید کمال و قدرت بی پایانی موجود باشد.

تابحال سدلیل برای خداشناسی ذکر شد که دو دلیل از راه بی جوای مبده حر کت است و دلیل سوم برای رسیدن بنهایت حر کات است.  
خداآنند سبیحانه در آیات زیادی این حقیقت را تند کر داده و نهایت حر کات را بیان نموده که مضمون و معنای آن آیات این است.

انسان : بیدار باش که تو با کوشش و رنج بسوی پروردگارت رهسپاری و بمقابلات او خواهی رسید . باز گشت همه موجودات بسوی خداست . همه بطرف او رجوع داده خواهید شد . قرار گاه بسوی پروردگارت تواست : سوق بسوی اوست . بسوی پروردگارت منتهی شوند . آنچه در آسمانها و زمین است باخضوع و عبودیت رو آور نده بغدادی و حمامتند . در این دلیلها و آیات دقت کنید تا بیرهان‌های دیگر علمای طبیعی برسیم . همه مشمول توجهات حق باشید .

شب یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۲-ج

۳۰

دانشجو — مقصود ما در این بحث شناختن حقیقتی است حکیم قادر مرید ، مبداء همه موجودات ، بصیر به صالح و اعمال خلق ، جزاً دهنده بکارهای نیک و بد ، آشنایی با سرار و حوایع ، خالق آسمانها و زمین ، گرداننده عوالم بزرگ ، نام چنین موجودی باصطلاح ما خدا است — و اهل هر لغت را اصطلاحی است ، ولی از برهانهای حر کت آنچه من دقت کردم بیش از این معلوم نمی‌شود که مبداء حر کت این عالم جسم و طبیعت ، غیر از خود جسم و ماده و طبیعت است اما آن غیر چیست و چگونه است و چطور عالم را آفریده هیچ یک از این مطالب با این دلیلها ثابت نشد ، ومن شنیدم از بعض کسانیکه در خداشناسی فکر شان مضطرب است می‌گفتند این دلیلها ادعای شمارا ثابت نمی‌کنند ، ماهم قبول داریم که مبداء حر کت در عالم قوه است و امروز علماء طبیعی با کشف اتم و نیرو این مطلب را مانند محسوسات ثابت کرده‌اند ، اما اثبات قوه غیر از وجود خداست ، اگرچه من متوجهم که فلا مقصود فقط اثبات وجود مبداء است و دلیل‌های صفات و اسماء جدا گانه باید که شود و از مجموع دلیل‌های خدا شناسائی ، برای کسانیکه طالب حقند البته شبهه و تردیدی نمی‌ماند ، ولی مقتضی است در این موضوع توضیح بیشتری داده شود ،  
 روحانی — نام ماده و طبیعت و مانند اینها برای بعض مردم حر به ایست برای کشتن و مجروح کردن عواطف نیک و فضائل انسان ، در هر زمان بحسب اقتضای محیط کسانی برای زیستن بمقاصد مخصوص خود این حر برآ برآ رنک و روغن تازه بکار می‌برند ، این اسلحه فرسوده را در چند هزار سال گذشته فلاسفه‌مادی یونان بدست مردم داده‌اند ، مقصود ما همین است که بفهمانیم این اسلحه امروز فقط خاصیت ذوران شناسی دارد و باید در موزه علوم آنرا گذارد و برای شناختن ادواء تاریخی فکر انسات از آن استفاده کرد ، چنانکه استفاده از اسلحه‌های جنگی دوره‌های قدیم که در موزه های دنیا است

همان فهمیون چگونگی زندگی اجتماعی و فکری ممل قدمیم است، اگر کسی قائل شد که خوب است در برابر به اتم از آنها هم استفاده شود خودتان بهتر میدانید که نام این شخص راچه باید گذارد؟! ازو قتیکه فلاسفه یونان کامه ماده و ماتریونی پر رادر فکر بشر القاء کردند نهضت فکر و جنبش رادر ملیونها افراد انسان در آدوار مختلف از کارانداختند، و مردمی بدنیا آمدند و رفند در حالیکه فکر شان از لای بلای ماده و آثار آن خارج نشد و خودشان از میان آن خارج شدند، اول وظیفه علمای الهی این است که دست فکر انسان را بگیرند و از میان لجن زار ماده نجاتش بدهند و از این شرحد تاریک و حشتزا رداش کنند. برهان حر کت، فکر انسان را و هنماهی میکنند بایشکه مبدع و بایان جنبش جهان بیرون از ماده و طبیعت است، برهان سوم که برهان بایان حر کت است علاوه بر این بایان را بطرف کمال و قدرت و علم بی حد معروفی میگند، چوتف بدو برهان اول، اضافه شود که حر کت جهان منظم و حکیمانه و رو بنتای عاقلانه است این نتیجه بdest می آید که مبدع، عاقل و حکیم و مرید است.

برهان نظام و قانون - سراسر جهان از کرات بزرگ تاذرات گوچک را قانون اداره میکنند هر جزء ناجیز این عالم را که تحت دقت قرار دهیم میفهمیم که بینندین قانون احاطه شده که آن قوانین در آن حکومت و نفوذ دارند، علم عبارت از کشف کردن قوانین و نوامیس خلقت است، مثلا فلسفه کلی دانستن روابط علت و معلوم است، علم ریاضی کشف نظامات کمی موجودات است، حقایق ریاضی بقدری در جهان نافذ و مقدر است که عده ای از فلاسفه معتقد بودند عالم ساخته از عدد است، فلسفه طبیعی فهمیون قواعد و آثار و خواص اجسام موجودات زنده است که شبهه های آن روز بروز رو با فرایش است، فیزیک، شیمی، طبقات الارض، فیزیولوژی، تشریع، طب، از شعبه همهم فلسفه طبیعی است، علم هیئت عبارت از قوانین دوری و نزدیکی و اندازه مدارات و حرکات ثوابت و سیارات است روی همین قواعد از خسوف و کسوف قبل خبر میدهند و بعد ستاره هاییکه مسافت ها بسیر نور از ما دورند معین میکنند، فوائل ستاره گان را تحت حساب در می آورند، از طرف دیگر معلوم شده که همین قوانینیکه در جهان بزرگ است، در ذرات گوچک نادیدندی هم مجراست و عوالم بزرگ و کوچک را یک نوع قوانین اداره مینماید، پس آنچه انسان نام علم بر آن گذارده و برای فهم آن ممل زنده دنیا بهم سبقت میگیرند و افتخارات برای خود باقی می گذارند، کشف همین قوانین عالم است که نام کشف کننده یک قانون از این عالم سراسر قانون همیشه در صفحه روزگار باقی میماند، و بنام کشف کننده مردمی مفتخرند، این همه کتابها که از هزارها سال قبل تا حال نوشته شده و برای مابقی مانده و میماند نسخه بدل بعضی از صفحات پراسرار خلقت است، عجب این است که بیشتر حکمت ونظمی که در عالم است در پیکر گوچک انسانهم نمونه دارد، و پیکر انسان یک

کتاب کم حجم و مرموز عالم خلقت است یا همیشه مورد مطالعه و دقت قرار گیرد : اگر وسیله مسافرت و سیر عالم‌های دیگر در دست رس انسان نیست این کتاب متحرک همیشه بالسان همراه است، آنقدر که از اسرار ساختمان جهازات عصب و مفزو دیدن و شنیدن و حرکات منظم قلب و شرائین و دستگاههای هضم و تهیه مواد، کشف شده کتابهای بزرگی را تشکیل داده . انسان کتاب کم حجم و پرمعنای است که عمری ماخود از آن خبر نداریم و بواسطه سر کرمی بغیر خود یک صفحه آنرا هم ورق نمیزیم و سطrix از آنرا هم نمیخواهیم ! این انسانی است که از عالم همه موجودات غیر زنده گذشته تا پا بهجهان زنده کان گذاشته و عوالم همه زندگان را پیموده تا از عالمی بنام عالم انسان سر بر آورده ، در اول تکوین در رحم ، از آمیختهای بود ، پس از آن عملهای شد بهم پیچیده بمساحت سه ربع دائره ، بعد از آن بهیئت قورباغه در آمد ، پس از این مرحله ستون فقرات در او ظاهر شد و دارای نوک طیور و جسم حشرات گردید ، و بر زح ما بین عالم طیور و حیوانات پستاندار را طی نمود ، آنگاه مانند چهارپایها و شبیه میمونها گردید ، در مرحله ششم هندسه چشمها و بینی و دهان و بازوها ترسیم شد ، و سر و سایر اعضاء او شروع نمود ، و علامت نزی و ماده گی ظاهر گردید ، در ماه پنجم کاملاً بصورت انسان در آمد ، در ماه ششم طول قامت از یازده تا چهارده بند انگشت گردید و در ماه هفتم از سیزده تا شانزده بند ، و در ماه هشتم شکاف چشمها باز و پوست سر از مو پوشانده شد و طولش از شانزده تا هیجده بند گردید و در ماه نهم از هیجده تا بیست بند انگشت شد . پس چنین انسانی در اول هیچ امتیازی از سایر حیوانات عالی وبست ندارد و شبیه بجهنم مرغ و لالک پشت و سک می باشد بعد از آن هر کدام از اقسام این چنین ها شروع با امتیاز میکند بعد از چند ماه دیگر یکی بهوا پرواز میکند و بالای درختها آشیان میگیرد و لانه میسازد دیگری در میان آبها و کنار رودها در میان سنگر لاک خود حرکت میکند ، آن دیگر درخششی به رطرف میدود ، آنهم که بنام انسان و آدمی زاده ممتاز شده خود را محور و اساس عالم می بندارد و زمین و آسمان و همه موجودات را با کامه من بخود نسبت میدهد و در میان اشتها نازه بکار افتاده اش همه عالم نمی گنجد ، و اسمها و عنوانین را وسیله امتیاز خود و جنک بادیگران قرار میدهد ، این است اجمالی از ادوار سیر انسان که همیشه و در هرجا و از هر نزد این جریان بوده و خواهد بود .

علاوه بر آنکه جهازات باطن و ظاهر و سیر حیاتی انسان همه باقوابین منظم و حکیمانه است ، ظاهر پیکر انسان هم از هر جهت آراسته است ، تناسبیکه مابین اعضاء ظاهر از چشم و ابروان و دهان و مژگان و سایر اندام است آنرا جمال ظاهر میگویند ، این تناسب درک میشود ولی بوصف درنمی آید و این خود داستان دیگر و عالم دیگری را مجسم میکند !!

اما نظم و تناسبیکه در ظاهر اعضاء است از باب مثال شمه از آنرا توجه نمایید:

اول - قامت هر انسان معتدل متساوی است با هشت وجب خود، که از پاشنه پا تا سر زانو دو وجب ، از سر زانو تامفصل ران دو وجب از مفصل ران تا بالای قلب و گودی سینه دو وجب، از آنجا تا فرق سر دو وجب، چنانکه نسبت انگشتها در دست و پا منظم است .

۲ - قطر معج دست انسان سه برابر انگشت وسط ، قطر گرد هر شخصی دو برابر معج دست او است . ۳ - چون انسان دستهای خود را بطرف راست و چپ بگشاید از سر انگشت يك دست تادست دیگر هشت وجب شخص و باندازه تمام قامت او است ۴ - چون دست را بطرف بالا امتداد دهد و سر بر گار را در موضوع ناف گذارد دائرة رسم میکند که يك طرف شعاع آن آخر قدم و طرف دیگر سرتگشتان دست است و مجموعاً ده وجب است و آن باندازه تمام قامت و یکچارم آن است . ۵ - طول روی هر کسی از فک پائین تا ابتداء سر یکوجب و يك هشتم وجب اوست . ۶ - فاصله بین دو گوش یکوجب و يك چهارم وجب اوست . ۷ - طول چشم يك هشتم وجب . ۸ - طول بینی یکچهارم وجب . ۹ - از سر انگشت وسط تامیج دست و فاصله میان دو پستان و فاصله بین ناف و عانه و فاصله گودی سینه تا گلو ۵۵٪ یکوجب شخص است . ۱۰ - فواصل بالای مفرز تسا پاشنه با فاصله شانه ها ۵۵٪ دو وجب دو وجب است . ۱۱ - تفاوت طول انگشتها با یکدیگر ۵٪ يك هشتم وجب شخص است . ۱۲ - طول دهان و بینی و دو لب ۵٪ یکربع وجب است . این اجمالی از هندسه ظاهر اعضای انسان است پس نظم و قوانین در ظاهر و باطن ۵۵٪ موجودات جاری است ، این يك مقدمه برخان است تأثیر مول این برخان تشکیل شود و نتیجه بدست آید.

### کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

پنجشنبه ۳۱ اردیبهشت اول رجب - ۲۶

(۳۱)

دانشجو - فهمیدن نظم و قانون در سراسر عالم راه روش و همگانی برای خداشناسی است ، رشد فردی و اجتماعی فقط بواسطه فکر صحیح و نظر صائب است ، و فکر صحیح که رهنمای زندگانی است بواسطه ادراک حکمت ، و جمال ، و قوانین عالم است ، هر دمیکه جمال طبیعت و خلقت را درک کردن و بلنت معنویات برخوردن می توانند قدرت و شرافت خود را بشناسند ، و کسیکه قدر و قیمت حقیقی خود را شناخت ، بهر پستی تن در نمیدهد ، و بخشی های پست و غوطه وری در لذات حیوانی گوهر رذات خود را آلوهه نمیکند علم صحیح همان است که انسان را بروابط جهان و قوانین خلقت آشنا کند ، علم ای

بزرگ برای پیدا کردن یکی از رموز طبیعت سالها زحمت کشیده‌اند و آسایش جسمی را بواسطه عشق بلند معنوی و خدمت بخلق برخود حرام کرده‌اند، و در نتیجه اینکو نه فدا کاری سعادت ملت و جامعه خود را تأمین کرده‌اند، مردم عالم در سایه فکر آنها زندگی می‌کنند ممل و امانده و عقب افتاده همان ملی هستند که ابتکارات و ذوق را از دست داده‌اند و بتقلید دلخوشند و بتقلید از فضائل و معارف را کثnar گذاشته بتقلید از کارهای زشت و پست توده‌های نادان سر مستند و با آموختن اصطلاحات علمی هرچه بتوانند بر توهه‌ای ضمیف خود تکبر می‌فرمودند و بر آنها تحمیل می‌کنند، علم را می‌طلبدند برای آنکه بوسیله این گوهر شریف جیب خود را بر کنند و مقامی احراز نمایند، معارف را مقدمه زندگی میدانند با آنکه روشنی علم و معرفت خود مطلوب ذاتی است، آنچه ملل را برپای میدارد و از خفته‌گی بیدار می‌کند نظر صحیح و علم بجمال طبیعت و رموز زندگی است، همین است که انسان را از تن پروری و عبودیت شهوت نجات میدهد، اگر مردمی لذات معنویات را احساس کرددند، برای لذت وقت حیوانی حقوق ضعفا و بیچارگان را از میان نمی‌برند وقت پر قیمت را در مرآکثر لهو و شهوت رانی نمی‌گذرانند، در داشتگاههای بزرگ دنیاسی و کوشش تربیت کنند، گان و مصلحین بیشتر مصروف زندگی کردن ذوق و قریحة جوانه است، درس را برای بیدار کردن شوق و شفته‌گی بعلم می‌گویند نه برای اظهار فضل و انبار کردن اصطلاحات در ذهن محصلین، کم و خلاصه درس می‌گویند و زیاد بعمل و تجربه و امیدارند، در شباهای که هوا صاف و شفاف است محصلین را بوسیله تلسکوپهای بزرگ بتماشای ستارگان و امی دارند، و بوسیله ذره بین های قوی بمطالعه حیوانات ذره بینی و ساختهای حیوانات متنوع محصلین را تشویق می‌کنند، خلاصه همه گونه وسائل تحریک قریحة و فکر را برای دانش طلبان فراهم می‌سازند، این است که پس از تمام شدن دوره تحصیل یک عضو مفید و خدمت کنار برای جامعه خود مشغول شود.

من که یکنفر دانشجوی حقوق هستم پس از چندین سال تحصیل متوجه که در برابر اینهمه استفاده که از جامعه ناتوان خود کرده‌ام که در حقیقت همه افراد حتمیکش کشور خرج و زندگی من را تأمین کرده‌اند، چه جزائی و پاداشی بدهم؟ و چه خدمت درستی از من نساخته است؟ از یکطرفه درت و همت اشخاص کشاورز و زحمت کش را ندارم، و دماغم برای کسب و تجارت صحیح حاضر نیست، از طرف دیگر راه روشی، برای زندگانی در پیش ندارم و از تحصیلات خود نتیجه صحیحی نگرفته‌ام، چطور با مشتی اصطلاحات و عبارت پردازی‌ها خود را ایق تصادی قضاوت و حقوق میان مردم بدانم؟ با آنکه میدانم دانسته یاندا نسته هر وقت از کرسی قضاؤت پائین بیایم حقوق را از میان برده‌ام و مردمی را بیچاره کرده‌ام، و خانواده‌های را بخناک تیره نشانده‌ام، اگر باتصادی این مقام وجود نداشته بماند! می‌دانم تمام عمر یکشب خواب راحت نماید داشته باشم؛ و یکساعت از زندگی بطور

صحیح و با اطمینان خاطر به مرند نخواهم بود.

هر روز من کسانی را پای محاکمه میکشم، هر شب وجودام من را محاکمه خواهد کرد!! و در آخر وجودت من خواهد گفت آیا بآن است جزای ملت و جامعه که تو را نگاهداری کرد، و دستهای خدمت گذاری که وسیله زندگی و آسایش تورا فراهم نمود؟! همین چند روزه نهنجالبلاعه امیر المؤمنین علی را میخواندم بخطبه‌ای رسیدم که درباره قاضیان نا اهل و قضاؤت‌های نازوا را بیان نموده، بیانات آتشین آنحضرت منقلبم کرد و بسنگینی مسئولیت ایسکار بیشتر متوجه شدم تا بحال خود رایگنفر تحمیل کرده لا یق و سعادتمند می‌دانستم و فعلاً متوجه شدم که آن فرد کشاورز و کارگر لقمه نانی بدست می‌آرد از من سعادتمند تراست، چون زحمت میکشد و میداند که یک لقمه ناش آلوه بخون و حقوق مردم نیست و از موآخذه وجودان و مسئولیت در پیشگاه حق آسوده است؟

روحانی - احساسات پر شور و عواطف پاک شما من اثرم کرد و از خلال جملات شما برده‌های تاریکی ازوضع وعاقبت این اجتماع پیش چشم نمایان شد، فعل‌چاره و تکلیفی برای امثال خود نمی‌بینم چنانکه اول از خداوند مسئلت کنیم و بگوییم: پروردگارا کشته مغلاظم ما را بساحل نجات رسان و ممل اسلامی و شرقی را از این پراکنده‌گی نجات بده: و بزمام داران حقیقی راه نجات جامعه و تشخیص خیر و سعادت عموم را الهام نمای: در مرحله دوم آنچه میدانم و تشخیص میدادم بگوییم و بنویسم. بهتر آنست که بمطلب خود بزرگ‌دریم و این تأثرات را: بوسیله منصرف نمودن فکر از این مناظر بسوی فکر صحیح و متنبّع جبران کنیم، موضوع گفتگو، خداشناسی از راه نظم و قوانین خلق است بود، عرض کردم عنوم واکنشافات انسان، عبارت است از کشف نظم و قوانین ثابت در سراسر عالم، و برای نمودن ایکه بفهم عموم نزدیک باشد، هندسه و مقیاسیکه در ظاهر پیکر انسان است تذکر دادم، اینکه یک نمونه‌ای از روابط عددی که در پیکر انسان با عالم است تذکر میدهم: عدد ۲۸ را علمای عدد عدد تمام میدانندو گویا این عدد و مخرج آن خصوصیتی هم در ساخته‌مان انسان دارد، مثلاً ملاحظه کنید مفاصل بندهای انگشتان هر دست انسان چهارده است که مجموعاً ۲۸ می‌باشد و همچنین عدد مهره‌های پشت انسان در ابتداء ولادت ۲۸ است ۱۴ در قسمت بالا و ۱۴ در قسمت پائین، استخانهای انکشته‌ای پا ۲۸، استخوانهای آلات شنوایی ۱۴، و متنافر روی انسان که محل های حواس ظاهر است ۷ می‌باشد، واژ این قبیل اعداد ۷ و ۱۴ و ۲۸ در قسمت های مهم ساخته‌مان بدن انسان بسیار بکار رفته، پس از این ملاحظه کنید: که مهره‌های پشت بعض از حیوانات عالی، و شاه‌پرها طیور هم ۲۸ است، و از عالم حیوانات بنظامات شمسی هستجه میشویم و می‌بینیم عدد بروج شمسی که تشکیل دهنده فصول و ماهها می‌باشد ۲۸ است، از آنجا بنظم زندگانی انسان دقت میکنیم و می‌بینیم وسیله ارتباط انسان که پایه زندگانی است گفتن و نوشتن می‌باشد

واصول آن از حروف است و اصول حروف نیز ۲۸ است، در تلفظ چهارده حرف شمسي است و چهارده حرف قمری، و در نوشتن چهارده حرف در عموم نوشته های شرقی علامت نقطه دارد و چهارده حرف بی نقطه است، از این نمونه ای که عرض کردم آیا تصدیق نمیکنید که یک نوع رابطه عدی بین ششون زندگی و عوالم موجود برقرار است؟ گویا عدد ۲۸ از اعدادی است که در اصول زندگی و خلقت بکار برده شده! مناسب است یک جمله ای هم از علم قرآن عرض کنم، علمای تفسیر درباره حروف اوایل سوره هازیاد بحث کرده اند بعضی گفته اند که این حروف مقطع اشاره است بنظامات بزرگ عالم و بقاء و ثبات قرآن، یعنی همانطور که اصول خلقت باقی وابدیست این قرآن هم که مطابق با آن اصول است باقی وابدی خواهد بود، مؤید این نظر این است که عدد حروف <sup>۲۶</sup> اوائل سوره های قرآن هم ۱۴ میباشد.

این مضمون در سوره تبیارک است که: در خلقت خدای رحمان کم و بیش نمی بینی، چندین بار چشم را باز گردان و نظر کن و بشگر آیدار این ساختمان بزرگ سستی و بی نظمی می نگری؟!

روابط عالم منظم، و حرکات موجودات منظم، و هندسه خلقت منظم، و روابط عددی آن روی حساب است، همه چیز و همه جا منظم است، جز زندگانی انسان که بدست خود داده شده آنهم آنگاه منظم می شو که باقی این عالم مطابق شود، و مترجم قوانین خلقت انبیاء عظام صلوات الله علیهم بوده اند، پس هر کس از قوانین خلقت و دستورات انبیاء سر پیچی کند فقط بخود دللم کرده، والسلام علیکم و رحمة الله و بر کلته

### کتابخانه آنلاین «طالبانیه و زمانه ما»

شب یکشنبه ۳ خرداد ۱۴ رجب - ۲۶

از نمونه های نظام و قانون ظاهر جهان، قانون جاذبه عمومی است این نیروی با اقتدار، بواسطه رشتہ های ناپیدای خود تمام اجسام کوچک و بزرگ جهان را بر پاداشته علماء و مکتشفین طبیعی از این سربزرگ بجاذبه عمومی تعبیر کرده اند و میگویند مالحظی که از این حقیقت تعبیر کند جز کله جذب و جاذبه نیافتیم، فلاسته و عرفای الهی آنرا یکی از مظاہر محبت و عشق ساری در تمام موجودات میدانند، منظومه های بزرگ شمسي، بقانون محبت و جذب بدورهم می چرخدند و یسکنیدگر حرارت و دل گرمی میدهند و در این فضای غیر متناهی مسیر عشق و کمال را ووشن میکنند و با شور و شوق بیوسته بحر کت خود ادامه میدهند و احساس بخششگی نمی کنند، اجزای ناپیدای هرجسمی، بقانون جذب و محبت با

شما شنوندگان محترم در ضمن گفتارهای ما عنوان و نامه دوست دانشجو را مکسرد شنیده اید ، که با شخص روحانی مصاحبه دارد ، گاهی در کشف حقیقت و روشن کردن اطراف موضوعات کمک میکند ، گاهی در مطلب اعتراض دارد ، گاهی ساکت است و گوش میدهد و آثار تصدیق پا تکذیب یا حالات تردید در قیافه اش نمایان است و چون در بحثی به نتیجه مشت میرسد از خوشحالی مینخواهد پرواز کند .

انسان که حقیقتش از قوا و مبادی مختلف آفریده و ترکیب شده چون متوجه بکمالات معنوی شود و بخواهد در علم و معرفت خود را بمقام بلندی بر ساند و با سار خلقت بازدازه توائی خود آشنا شود ، در این وقت تمام قوای باطنی و خواهشهاي مختلف درونی ملائم و آرام میشوند ، و محیط روح انسان که همیشه دچار کشمکش و تشویش است در آن هنگام که متوجه جستجوی از حقیقتی است آرام و ساکن می گردد ، و در باطن انسان گویا فقط دو مبدع اثبات و نفی باهم روبرو میشوند ، یکی دلیل می آورد و حقیقت و نتیجه هر موضوعی را بادقت می سنجد ، و بعد از برهان و سنجش حکم می کند ، و نتیجه میگیرد در برابر این مبدع عقلی روحانی ، مبدع دیگری است که در هر موضوعی شک و تردید پیش می آورد ، و در دلیل خدشه واپراد میکند ، و راه شک و اشتباه را بروی مبدع عقلی باز می نماید ، تادومرت به آن مبدع عقلی و فکری اطراف دلیل خود را رسیدگی کند و راههای رخدنه را مسدود نماید ، این مبدع دوم که از مبادی و قوای باطنی انسان است ، مبدع دانشجویی و گفتگاویست ، و از مجموع ایندو جریان اثبات و نفی حقیقت روشن میشود ، واعتقادوایمان بهر موضوعی کامل می گردد ، پس در باطن هر انسانی علاوه بر قوای مختلف مبدع عقلی روحانی است ، که بضرط اولی خود هر حقیقت را می فهمد و باور دارد ، و با جدیت از آن طرفداری میکند ، و مبدع دیگری است که بی دربی سوالات طرح می نماید و در پیشتر موضوعات اظهار تردید و شک مینماید ، که آنرا باید مبدع دانشجویی نامید روی همین اصل روحی و نفسی ، این گفتارها را بنام گفتگوی روحانی و دانشجو پیش آوردم ، در بسیاری از مطالب هم این دو شخص صورت و حقیقت خارجی دارند ، و از بحث و گفتگوی این دو مبدع یا حقیقت واقعی نتیجه روشن میشود و پردههای شک و تردید از برابر بیفتد باطنی انسان بکنار میرود .

اینک بمطلب خود بر میگردیم - نمونهای از نظم و قوانین جهان و طبیعت ، که در ظاهر بدن انسان و فواصل سیارات و قانون چاذبه و حرارت و صوت و سقوط اجسام است ذکر شد ، در هنگام بیان این مطالب دوست دانشجو ساکت بود ، ده بعضاً مواردهم

از ارتباط قانونی و انتظامی جهان طبیعت اظهار سرو مرینمود، ولی اعتراض و شکی که در این موضوع داشت و آنرا تابحال اظهار نمینمود باینصورت بیان کرد:

دانشجو - همانطور که قبل گفتم بی بردن بانتظام و قوانین محکم و عادلانه جهان از راه های روشن و ساده برای شناختن پروردگار حکیم و عادل است، و موجب نشاط روحی و امیدواری و خوشی انسان میشود، ولی من درست تابحال نفهمیده ام که مقصود از نظام و قانون چیست؟ آیا مقصود از نظام آنست که امور طبیعی عالم همه دارای شکلها و اندازه های معین هندسی است و حرکات موجودات و فوائل آنها مقیاس منظمه دارد؟ این مطلب چنانکه نمونه هایی از آن را بیان گردید در بسیاری از موجودات صحیح است اما در قسمت مهمی درست نیست، در بیشتر از بیانات و سخنها و خاکها، مانظمه نمی بینیم اگر علاوه بر این مدعی هستیم که قوانین خلقت و طبیعت در باره انسان هم حکیمانه و عادلانه است بیشتر جای سؤال است؟ چون از ظلم و ستمی که افراد و جامعه های انسانی بیکدیگر روا میدارند اگر صرف نظر کنیم، این آثار شومی که طبیعت دارد و ظلمی که با انسان روا میدارد مانند سوختن، و غرق شدن، وجود هر ض ها، و خلقت حیوانات موزی، برای چیست؟ آیا اینها بی نظمی و بی قانونی نیست؟ پس بهتر آنست که مقصود از نظام و قانون را توضیح دهید، و بعد نظر خودتان را در این بی نظمی ها که میبینیم بیان کنید.

روحانی - مقصود من از نظام و قانون، نظام و قانون بتمام معنا است، یعنی ظاهر و باطن جهان متناسب و منظم و دارای قوانین ثابت و حکمت عادلانه است، عموم مردم یا بواسطه سرگرمی بخشیات اووهام خود متوجه بنظام و زیبائی های عالم نیستند و یا بواسطه محدودیت نظر نمیتوانند بهمه جهت محیط باشند، و یا بواسطه بی نظمی در فکر و عمل دچار زحمت و ابتلاءات روحی و فکری میشوند و آنها را از تابعیه عالم گمان میکنند.

اگر این عالم بزرگ را کوچک کنیم می سزد که بصورت کاخ مجللی تصور کنیم که برای آسایش و بهره مندی انسان هر گونه وسائل در آن آماده شده، و برای اینست چشم و گوش و دیگر حواس ظاهر و باطن، چراگاهی الوان و مناظر و اشکال موزون با فوائل معین چیده شده و آهنگهای موزون و سخنان نظر بحسب هر ذوق و قریحه ای از هر گوش آن در اهتزاز است، و سایل زندگی از هوا و نور و لباسهای الوان برای هر کس نوبنو آماده شده، بسیار آن مردمی که در این بناء وارد میشوند می نگیرم که بطور کلی دوسته اند، دسته اول کسانی هستند که باولین نظر بگوش و قسمتی از این دستگاه بزرگ متوجه میشوند، که صاحب و سازنده آن عاقل و حکیم است، پس هر چه نفهمیده اند از کوتاهی خودشان میدانند و با حوصله و خوش بینی در آن وارد میشوند، و زبان اعتراض

و نظر بدینی را می بندند تا بالاطمینان و صیر باسر اور ورموز آن آشنا شوند ، چون تازه واردند همینقدر متوجهند ، که زندگی و بهره مندی در آن دستگاه قوانین و آدابی دارد که اگر مراعات نشود زندگی و زیست مشکل خواهد شد . دسته دوم واردین ، کسانی اند که با غرور و خودسری در میان این بنا پامی گذارند ، با آنکه تازه واردند در هر قسمت آن اظهار نظر و اعتراض می کنند و بخیال خود نقشه آنرا ناقص می بندارند و بغرور و بدون دستور و هنما ، گمان می کنند میتوانند از آن منتفع شوند و در تیجه خودسری دچار مأمورین انتظامی و بر حوصله و غیور آن کاخ می کردند و از زیاییهای بناهای مجلل آن محروم میمانند و این محرومیت را از ظلم و ستم کارفرمایان و مأمورین این بنا تصور می کنند و بواسطه بدینی و کینه آتش درونی خود را مشتعل تر مینمایند تا در آخر بادل پر حسرت از آن دستگاه مجلل خارجشان میکنند و برای همیشه بایدینی و سوزش درونی و تیرگی زندگی همراهند .

این کاخ مجلل را میلو نهایا بر ابراز آنچه تصور می کنید از جهت ظاهر و باطن چون در ذهن خود بزرگ نمایند نونه و صورتی از این عالم خواهد بود ، مردمی محروم از جمال این عالمند که با نظر محدود خود می خواهند قضاوت کنند ، ولی چون درست در نمی آید بدین میشوند . در زندگی روزانه مردم دائم امما شاهده می کنید که اغلب مردم چون وارد ساختمان نوی میشوند ، یا کتاب و نوشته ایرا می بینند در همان دفعه اول شروع با تقدیم میکنند ، اگر انتقاد کنند حوصله و صیر داشته باشد تامهندس و نویسنده ، نقشه و منظور کلی خود را بیان کنند می فهمد که اعتراض از کم صیری بوده ولی اگر برای فهمیدن منظور ساز نده و مهندس . بنا و نویسنده کتاب و مقاله صیر نداشته باشد ، بدینی او نسبت بفکر و نقشه او باقی میماند آنوقت است که هم از فهمیدن مطلب محروم شده و هم بر گرفتاریهای فکریش گرفتاری بدینی بخلق متدرجاً علاوه گردد ، این عرایض را بطور کلی در نظر داشته باشید و در اطراف آن دقت کنید ، تمام توجه شوید که عموم مردم چرا از جمال کلی عالم و حضر ظرف قانونی زندگی بی بهره اند ، و برای کسانی این جهان زیبا تبدیل بزندهان موحش میشود ؟ اما آنکه گفتید در بسیاری از بناهای و سنگها و خاکها نظمی نمی بینیم اگر شما به بناء منظمی برخوردید و گوشة از آنرا خراب و درهم دیدید ، بحسب قاعده عقلی آیا باید معتقد شوید که چون قسمت از آن خراب است پس نظمی در آن نیست یا بعکس باید معتقد شوید که چون قسمت مهم آن منظم است پس نظمی در هر جهت آن در کار است و آنچه را که بی نظم و درهم مینگریم یا بواسطه عوامل و عللی است که نظم قسمتی را خراب کرده و درهم نموده است یاد رناظر چنین مینماید ، در بیرگهای و گلهای و شکوفهای و ساختمان داخلی عموم بناهای نظم و هندسه برقرار است ، بر گهای گیاهها عموماً بشکل دائره های منظم و مخروط های هندسی است و در قسمتی از بناهای چند برش پیوسته با هم شکل

زیبائی را تشکیل میدهند ، روئیدن شاخه هم بطبعیت خود با مقیاس منظم است ، بنابراین باید حکم کلی کرد که نباتات از هر جهت نظمی دارد ، و آنچه بی نظم می بینیم ، یاد رچشم ما اینطور است ، و یا عوامل طبیعت از خارج در آن تأثیر کرده ، مثل آنکه قسمتی در برابر نور واقع شده و قسم دیگر از آن محروم مانده ، یاد رچشمی و سائل تغذیه بهتر فراهم شده و در قسمت دیگر کمتر ، یا نباتات دیگر مانع رشد و نظم آن شده اند ، چنانکه ساختمان و پیکره انسان و حیوان خود بخود از هر جهت منظم و صحیح می شود ولی آفاتی از بیرون در آن سرایت می کند که ناقص و بی نظم مینماید ، مثلاً بواسطه استعمال الكل ، او لاد در جسم و عقل ضعیف تولید می شود ، و یا بواسطه مرضی دیگر پسر و ما در بعضی از جهازات بعه کامل و صحیح نو نمی کند ، پس همانطور که انسان و حیوان دارای عوارض و آفاتی است که نظم ظاهر و باطن آنرا مختل مینماید ، نباتات هم عوامل خارجی هندسه و نظم آنرا ناقص می کند ، پس عالم نباتات بحسب اساس خلقت بسیار منظم و زیباست ، قسمت مهم آلات زینت و وسائل زیبائی را انسان از نباتات تقلید نموده ، در يك برك کوچک گیاه دقت کنید : مساحت و شکل و فواصل دندانها و رشته عروق غذایی و پرده های طبقات آن يك جهان کتاب حکمت و قدرت و جمال است .

برک درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست قدرت پروردگار این نتیجه از نظر با چشم ظاهر است ، اگر با ذره بین ، و چشم باطن بنگرید و مواد کلوروفیل و قوای معنوی آنرا دقت نمایید اقیانوس بزرگی که در يك برك گیاه مشاهده خواهد کرد ! امانظم سنگها و خاکها و قوانین عادلانه و کلی آنها در گفتار بعد خواهی عرض کرد .

### كتابخانه آنلاین «طالقات و زمانه ما»

شب یکشنبه ۱۰ خرداد ۱۱ - رجب ۲۶

۳۴

آقای دانشجو : شما گفتید ، اگر مقصود از نظم این است که موجودات همداری اندازه و وضع معین و هندسی است این ادعا درست نیست چون بسیاری از گیاهها از جهت فواصل محل روئیدن شاخه ها و استقامت نظمی ندارند ، و همینطور در سنگها و معدنیات و مواد زمین از حيث شکل و هیئت نظمی نمی بینیم .

درباره نباتات عرض کردم که اصول ساختمانی تمام آنها ، بر نظم و هیئت های هندسی است ، اما درباره مواد زمین ، گرچه عموم مردم در آن نظمی مشاهده نمی کنند ، ولی شما که با علوم طبیعی آشنایی دارید اگر با چشم علمی دقت کنید می بینید که در تمام

اطراف زمین یک قطعه بی نظم وجود ندارد شما در کتابهای مقدماتی طبیعی قانون و تبلور اجسام را البته خواهدهاید و در خاطر دارید که علمای طبیعی می گویند، هرجسمی که ذوب شود چون میخواهد بصورت جمود در آید پیوسته ذرات آن شکلهای منظم هندسی را تشکیل میدهد، این شکلهای را علماء بلوار می گویند و این حالت را تبلور می نامند، این اشکال منظم زیبا شب و روز در مقابل چشم هم است ولی عموم از آن غافلند چنانکه از بیشتر زیبائی‌های دیگر عالم غافلندند.

می یقینند چون شکر را آب کردند بعد که بسته میشود بصورت شاخه نبات و دارای زاویه ها و شعاع های مخصوص می گردد، ولی متوجه نیستند که این قانون در تمام مواد جاریست، هرجسمی پس از آب شدن و ذوبان چون بسته میشود بصورت و شکل مخصوصی درمی آید، عجب تر آنکه این همه اجسام مختلف از مواد معدنی و غیر معدنی در تبلور و صورت های هندسی، هیچکدام با دیگری شباهت ندارد، چنانکه هر یک از گلها و برگها نظم و هندسه مخصوصی دارند و هیچ گل و برگی از خصیت شکل و نظم با دیگری شبیه نیست. همانطور که قدرت و نیرو و عنصر و عدد ستار کان و قیادهای انسان و انواع حیوانات و نباتات غیر متناهی است، شکلهای زیبای گلها و برگها و صورت های هندسی مواد هم غیر متناهی است، آیا مخزن و مفریکه این همه صورت و نقش و نگار روی لوح ماده پدید می آورد کجا و کیست؟ قرآن می گوید: خزان هر چیزی نزد ما است و ما بازاره معین آنرا فرو میفرستیم.

پس جمال وزیبائی هم جلوه از روی حق است که ماده ناموزون و بی شکل را شکل وزیبائی می بخشند. شما اگر چندین ماده مانند قلم و مس و زاج و روی و نشادر و مانند اینها را ذوب کنید، و دریث خلف بر یزید چون سرد و چامد شد اگر بوسیله رنک و بو تقویت شد آنها را از هم امتیاز دهیم، از شکل و صورت هندسی و جمال میتوانید آنها را امتیاز دهید، زیرا در مدت چند ثانیه هر یک بصورت مخصوصی درمی آید که نقاش های دقیق با وسائل و صرف وقتها روی لوح کاغذ نمیتوانند بآن دقت ترسیم کنند!!

تلذو الماس و عقیق و زبر چندویاقوت بواسطه همان اشکال بلوری آنها است، این زیبائی و نظم نه تنها در مواد زمینی و روی زمین صورت می بشد، بلکه در اعماق هوا و فضاهای مواد جوی هم بساط نقاشی و صورت بنده موجود است، عموم چون بتوده های برف که در روی زمین وبالای ذووها روی هم آباشته شده می نگرند، کمان می کنند شکل وزیبائی در آن نیست ولی اگر تکه های برف را که روی زمین و شاخه های درختها به آرامی می نشینند دقت کنید، می نگرید که تمام آنها را با نظم و هندسه تمام ساخته اند، و هر یک دلایل جمال غیر متناهی عالمند، در زمستان هنگام یخ بندان چون در سطح آب دقت کنید می بینید در همان حال که شروع به بسته شدن می کند زاویه ها و خطوط شعاعی

منظمه تشکیل میدهد. یکی از علمای خارجی میگوید لازماً شکال هندسی برف و یخ تابحال در حدود هزار شکل استقصاء شده، و در کتاب خود که بنام (۵۰ دانش‌ها) است، صد و پنجاه و نه شکل را گراور کرده و لز میان آنها دوازده شکل انتخاب نموده که از صورت پسیط شروع میشود تا بشکلهای مرکب میرسد، و در میان آنها بعضی بشكل شاخده‌ای درخت است، بعضی مانند ورق‌های گل است، بعضی بصورت برک نوعی از درختها است.

کتاب آسمانی ما قرآن بی‌دریی بثقت در صحن و زیبائی موجودات دعوت میکند و میگوید: ماهو چیزی را بالاندازه و هندسه آفریدیم. در عالم هیچ‌یی نظمی و نادروائی وجود ندارد. قرآن برای بیدار کردن عقل و ایجاد محبت بجمال کلی عالم، وزنده کردن فکر و روح، آیات و عجایب خلقت را همواره بیان میکند، تا در مسلمانها محبت علم و شیفته‌گی بکمال ابهاد شود، تا فکار و عقول را تسخیر کنند، و ممل خود را زنده نمایند، ولی مسلمانها از قرآنست برای تسخیر جن و عزائم و آمرزش مردگان فقط استفاده می‌کنند، تازه‌اند بواسطه تبدیل در آیات آن، گوهزادات خود را زنده و فروزان نمی‌سازند، چون مردگان باخواندن دیگری میخواهند مقامات پوشش جمال را اشغال کنند!! مردمی بیهشت نزدیکند که جمال آنرا در این عالم ظاهر، بسیارند و محبت وزیبائی و نظم را برای رسیدن به حقیقت آن بطلبند، عموم مردم محبت بجمال دارند ولی آنرا برای بیدار کردن غرائز حیوانی بکار میبرند، البته بجهود علم آن مللی میرسند که افراد آنست بهترین سرمایه عمر را برای پیدا کردن و دست یافتن باسرار موجودات صرف میکنند، عمری برای جستجوی نظام زندگانی مورچه‌گان و انواع آنها در بیانها سر میبرند، و بر هزار شکل زیبای برف و یخ اطلاع پیدا میکنند، و آنها را برای بیدار کردن ذوق و قریحه ملت خود بکار میبرند، مسلمانها چون قرآن را متروک گذاشتند و در آن فکر و عقل خود را بکار نبراند، هم جوهر دین را از دست دادند، و هم از منافق مادی زمین بی بهره ماندند، آنقدر خود را باخته‌اند که پیوسته چشم بدیگران دوخته‌اند، تا آنها که تشخیص خود را در دین داری و بیدینی هم تابع رأی و تشخیص دیگران قرار داده‌اند، منتظر هستند تا خارجیان درباره دین چه تصریحی میگیرند، و درباره بی‌عقلی و فحشاء، آنها چه رؤیه خواهند پیش گرفت، خلاصه تشخیص خود را در بدبیهات اولی هم از دست داده‌اند.

آنروز بقرآن و عظمت آن تعظیم می‌کنند، که به یمنند قرآن با گراورهای زیبا از شکل حیوانات و گلهای، وزیبائی طبیعت، و ادوار جنین، و نظمات بزرگ جهان، طبع شده و در زیر هر آیه مناسب آن نکته‌های علمی تذکرداده شده، و برای مسا سوقات فرمستاده‌اند، آنوقت است که مقلدین اجانب زبان و قلمشان بشرح عظمت قرآن خواهد بکار افتاد اینها با عمل و رویه خود بدیگران می‌فهمانند که منابع ایمان و علم و تربیت ما را

مانند آثار عتیقه و تاریخ گذشتگان برای ما شما باید معرفی کنید !!  
 بموضع خود بر گردیدم و تأثرات خودرا درسینه دفن کنیم تا روز اظهارش بر سر  
 پس معلوم شد که تمام مواد زمین و اجسام غیر زنده هم شکلهای زیبا و هندسی دارند ،  
 سبحان الله این اجسام با اختلافی که باهم دارند همه شش گوشنده ! گویا عدد شش عدد جمال  
 است ! چون جمال وزیائی در باطن وظاهر موجودات آخرین حد تمامیت است ، عدد شش  
 هم در میان اعداد آحاد از یک تا نه ، عدد تمام است ، عدد تمام در میان تمام اعداد کم وجود  
 است ، در تمام مراتب اعداد عدد تمام بیش از چند عدد وجود ندارد ، عدد شش عدد تمام  
 آحادی است ، چون مجموع بر آنچه این عدد بر آن قابل قسمت است باندازه خود عدد  
 است ، و مانند دندانهای شکل های برف و بلورات ، بدور خود باز زیائی مخصوصی میگردد !  
 هادشش ، بر یک و ۲ و ۳ قابل قسمت است و مجموع این اعداد هم باز شش است !! این خصوصیت  
 در هیچ عدد آحادی نیست ، مظاہر رسائی و نظم هم برشتر است ، شکل بسیاری از گلهای  
 تمام بلورات ، تکه های برف ، خانه های زنیور ، شش گوش است ، همین دلیل بر  
 آنستکه این دستگاه را یک مبدء بنظام آورده ، برف در بین زمین و آسمان تک وین  
 میشود ، شکلهای بلورات روی زمین ، گلهای بالای شاخه های نباتات ، خانه های زنیور  
 در میان کوهها و درختها و محلبایی تاریک ، محیط هریک و ماده و اسباب طبیعی هر کدام  
 غیراز دیگریست ولی در نتیجه آنچه مقابله چشم هندسه شناس و زیبایی فهم انسان در میآید  
 یکی است و آن اشکال متنوع مسدس است . فتبارک الله احسن الخالقین . پروردگارا  
 منبع و سرچشمه این نظم کجا است ؟ آیا مواد باهم ، هم پیمان شده اند که هر کدام شکل  
 معینی انتخاب کنند ، واژشکل دیگر تقليد و اقتباس نکنند ، آیا اکسیژن و هیدرژن ، در  
 میان جو باهم قرار گذاشته اند که وقت جمود باین شکل در آیند ، یا باش کامه بگوئیم خاصیت  
 طبیعت است ، و خودرا از هر گنجگاوى و بیهش راحت کنیم ، و بیش و نوش بپردازیم ، و  
 بچای غریزه حب جمال پاک ، غرائز حیوانی را اشباع کنیم و زندگانی را همین بدانیم ؟ !!  
 چشم باز و گوش باز و این عی خیر تم از چشم بندی خدا  
 خداوند همه را از غفلت و بیهوشی و آسودگی نجات دهد .

